

خاوران

خاوران تنها گورستان دسته جمعی ایران نیست؛ شناخته ترین آنهاست

تابستان ۱۳۸۵

شماره ۱۶

نشریه ی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کانون خاوران



با نوشتارهایی
از:

لیلی پناهی

حسن پویا

حمید

محمود درویش

ناصر زرافشان

بهرام قدیمی

لوسیا گارسیا

احمد موسوی

مصطفی ناصر



بخشهایی از مصاحبه شهلا دانشفر در برنامه "برای آزادی زندانیان سیاسی" با ناصر زراشان در تلویزیون انترناسیونال به هنگام مرخصی استعلاجی او از زندان

به سن و قدمت عشق بشریت به آزادی و نفرت انسان از بردگی و اسارت همه ی مردم دنیا را به هم پیوند می دهد و اونهایی که اقیانوسها بینشون فاصله هست از همسایه ها به هم نزدیکترند. من از دور حسن نیت همه مردم دنیا و همه اونهایی که در شرایطی مثل من هستند اما به شخصه من آنها را نمی شناسم و آنها من را نمی شناسند می بوسم اصلا اونها را.

... من خواهش از همه نیروها اینه که بیش از همیشه، بیش از قبل نظرشان به این مناسبت باشه. و این مناسبت را تبدیل بکنند به یه روزی برای وحدت، مخصوصا خانواده های زندانیان سیاسی. برای اقدامات بعدی جدی اش بگیرند و تمام نیرو را بذارند در جهت تبدیل کردن این مناسبت به شرایط برای وحدت.

... داخل و خارج باید متحد بشید و با هم حرکت بکنید و خاوران را ضمن زنده نگه داشتنش یاد رفقای ما که زیر خاک خفته، تبدیلبش بکنیم به موقعیتی، مناسبتی برای این وحدت.

... من از همه خواهش میکنم شهریور این مناسبتی که یک نسل از مبارزینی که مظلومانه بعد از سالها کشیدن زنجیرها به دست و پایشان از این شهر به اون شهر، از این استان به اون استان، از این زندان به اون زندان سر آخر به اون وضع فجیع کشتار شده اند ضمن یاد اون به خاک خفتگان و به خون خفتگان عزیزمون این را هم تبدیل بکنیم به مناسبتی که خودمون بیش از هرچیز به وحدت نیازمندیم.

...من وظیفه خود میدانم که از جانب خودم و همه اونها (زندانیان) از همه شما سپاسگزاری بکنم .

... در حدی که مقدر هست و میشود اطلاع گرفت در جریان فعالیتهای شما بچه های داخل همه هستند و من از ناحیه ی همه شون ازتون سپاسگزاری می کنم.

... با این وصف، بهتر یا بدتر، دور یا نزدیک ما ایستاده ایم و از دور هم بیخبر از تلاشهای شما نیستیم.

... مردم جهان یک زمینه های مشترک دارند ، یک چیزی کهن، بسیار کهن به اندازه عشق بشریت

... من خودم برای یک روز از این سالهای زندانی که میکشم توجیه ندارم. و نمیدانم برای چه به زندان رفتم. آن ور قضیه هم که بنده را زندانی کرده توجیهی ندارد.

... تلاشی که شما و بقیه هموطنان در راه آزادی زندانی سیاسی می کنند ارجش سر جای خود است. من باید یک خط فاصل مشخص بین خودم و کسانی که این پرونده را ساختند، با کسانی که نمی توانند تحمل کنند مردم را، نمیتوانند بپذیرند حقانیت مردم را، یک خط فاصل بکشم.

... چه بسا زندانیان گمنامی که در مراکز استانها زندانند و کسی هم خبر ندارد کم و کیفشان چیه و چه تعداد هستند و در چه وضعی هستند و ...

... ابعاد زندانی از این تعدادی که میشناسیم بیشتر است.

... ما الان داریم حرکت می کنیم به طرف شهریور سالگرد اون پروژه عظیم انسان کشی و اون پروسه عظیمی که یک نسل را، گزیده هایش را، گل سرسبدهایش را به خاک سیاه فرستاد و فکر می کنم این واقعه توی تاریخ سال گذشته منحصرفرده.

خورشید را بگو:

درما

هنوز

خون سحر جوش می زند

در این شماره :

خاوران

۲	ناصر زرافشان	
۴	نسل شجاعان	
۵	گزارشی از دهم شهریور امسال	
۶	گزارشی از خاوران	شماره ۱۶ تابستان ۱۳۸۵
۸	گفت و شنیدی با لوسیا گارسیا	سردبیر : حسن پویا
۱۳	علم پزشکی در خدمت شناسایی ...	مدیر اجرایی، صفحه آرایی و امور فنی : بابک یزدی
۱۶	نگاهی کوتاه از زمستان ۵۷ تا تابستان ۶۷	با تشکر از همیاری های : مجید سیاسی، سامیه عسکری، نینا طویایی و حسن ساداتی
۲۱	بیانیه مادران سنندج	
۲۲	قانا	ناشر : کانون خاوران

درج مطالب در خاوران لزوماً به مفهوم تأیید نقطه نظرات نویسندگان آنها نیست

Kanoon - e Khavaran

**Mailing Address: P.O.BOX 301, STN "D" Toronto, Ontario M9A 4X3,
Canada**

www.khavar.com

Email: khavar@khavar.com

نسل شجاعان در خاوران

حسن پویا

دهم شهریور امسال، خاوران حال و هوای دیگری داشت. با وجودیکه نیروهای سرکوبگر رژیم جاده اصلی منتهی به خاوران را بسته بودند و با ایجاد فضایی پلیسی و رعب آور می خواستند مردم را بترسانند، اما مردم بسیاری از نقاط مختلف ایران آمده بودند، بیش از هر سال، پیر و جوان با دسته

همچون زندان دسته دسته به خاوران وارد شوند و پس از خروج يك دسته به دسته ی دیگر اجازه ی ورود می دادند، در چشم انداز فردا، حضور میلیونی مردم موجب خواهد شد که نیروهای پلیس خود را از چشم مردم مخفی کنند.
سی سال پیش، وقتی مادران ناپدید شدگان آرژانتینی در میدان مایو (میدان مه) در اعتراض به سریه نیست شدن فرزندانشان تظاهرات کردند،

پس از شناسایی توسط مردم، محل سکونت خود را تغییر دهند.
مسؤلان جمهوری اسلامی از پتانسیل اعتراضی قتل عام های دهه ی ۶۰ و خاورانها با خبرند و خود می دانند چه جنایت بزرگی را مرتکب شده اند.
ازاینرو از خفتگان در خاوران ها و آینده ای که در انتظارشان است و خود آنرا رقم زده اند وحشت دارند تو در نماز عشق چه خواندی؟.



خاوران، دهم شهریور ۱۳۸۵

های گل، تا با زندگان خود تجدید میثاق کنند.
امسال حضور گسترده ی مردم در خاوران، طلعبه ی نوید بخش آن آینده ای بود که سیل میلیونی مردم به سوی خاوران سرازیر می شود و هیچ قدرتی توان متوقف کردن آنها را نخواهد داشت. اگر دهم شهریور امسال نیروهای سرکوبگر رژیم از ترس همصدایی مردم، آنها را مجبور می کردند که

تعدادشان کمتر از بیست نفر بود و حرکت آنها توسط پلیس سرکوب شد. امروز (سی سال پس از آن تاریخ) مادران میدان مایو دانشگاه، کتابخانه و دفتر خود را دارند. از سوی دیگر شکنجه گران، بازجویان و آتھایی که در ناپدید کردن مبارزان آرژانتینی نقش کلیدی داشتند، امروز از ترس مردم زندگی نیمه مخفی دارند و بارها مجبور شده اند

که سالها است بالای دار رفتی و این شحنه های پیر از مرده ات هنوز پرهیز می کنند. (شغیعی کدکنی)

گزارشی از برگزاری هیجدهمین سالگرد قتل عام ۶۷ در گلزار خاوران امروز خاک عطراگین خاوران غرق در گل و بوسه شد.

بار به این گلزار آمده بودند، پاسخی شایسته به خانواده هایی بود که هیجده سال با درد و رنج بسیار، برای حفظ خاطره عزیزانی که در گلزار خاوران خفته اند، از هیچ تلاشی دریغ نکرده بودند. مراسم امسال، همانند سالهای پیش با یک دقیقه سکوت و ادای احترام به جانب‌باختگان آغاز شد و پس از آن عده ای از حضار که بعضاً از دیگر نقاط ایران به تهران آمده بودند، از خاطرات خود با این عزیزان

سخن گفتند. شعر و سرود خوانی و مرثیه های محلی نیز در آخر مراسم، به رسم هرساله خوانده شد. شرکت کنندگان در این مراسم همگی سرود خوانان دور تا دور مکانی که عزیزانشان آرام در آن خفته بودند، می گشتند و همزمان گلهایی را که در دست داشتند بر زمین خاوران می گذاشتند.

ناصر زرافشان وکیل شجاع در بند، که به دلیل بیماری در مرخصی است، با حضور خود در این مکان و ایراد سخنانی در لزوم شرکت در این مراسم، شور و شعفی تازه به جمع بخشید و مردم با شعار زندانی سیاسی حمایت می کنیم از او استقبال کردند.

دادخواهان کشتار 67
دهم شهریور 1385

به داخل جلو گیری می کردند. برخی از افراد نیروهای انتظامی و چند تن نیز با لباس شخصی از جمعیت داخل گلزار خاوران و خارج از آن فیلم و عکس می گرفتند. این افراد در تمام طول مراسم در محل حضور داشتند و چندین ماشین نیروی انتظامی در خیابان های کوچک داخل خاوران پارک شده بود. اما در جریان برگزاری مراسم برخوردی پیش نیامد. فقط در مراحل پایانی مراسم،

گلزار خاوران امروز دهم شهریور 1385 میزبان جمع کثیری از مردم میهنمان بود. امروز خاوران بار دیگر، غرق در گل و بوسه شد و لبخندی بر لبان مادران و پدران داغ دیده ی جانب‌باختگان کشتار 67 نقش بست. پدران، مادران، همسران و فرزندان این جانب‌باختگان امروز درد و رنج خویش را در گرمای وجود انبوهی از مردم، که بطور وسیع در این مراسم شرکت کرده بودند، لحظه ای به فراموشی سپردند.

در گوشه ای خواهریکی از جانب‌باختگان با گریه می گفت "دیگر تنها نیستیم. امروز بسیاری از مردم خاوران را می شناسند، آنهمه درد و رنجی که برای حفظ این خاک کشیدیم دارد شرم می دهد". حضور جمعیت به حدی بود که خیابان منتهی به این گلزار کاملاً مسدود شده بود.



خاوران، دهم شهریور ۱۳۸۵

درگیری هائی با چند نفر پیش آمد و بر اساس گفته یکی از افراد شرکت کننده در مراسم، ماموران انتظامی چند نفر را بازداشت نموده و تا لحظه تنظیم این خبر هنوز آزاد نشده اند. حضور و حمایت گسترده مردم از مراسم امروز موجی از شادی و شفق در دل خانواده های این جانب‌باختگان بوجود آورده بود که هیچ قلمی یارای بیان و تصویر آن نیست. حضور فعال جوانان و مردمی که بعضاً برای اولین

همه با بغلهای گل، به سمت آرامگاه عزیزانشان در حرکت بودند. نیروهای انتظامی در محل مستقر شده بودند و از ورود جوانان مجرد جلوگیری می کردند. درب اصلی خاوران را بسته بودند و درب پشت این "گلزار" را که محل دفن بهائیان است، باز کرده و در ابتدا از شرکت مردم در مراسم جلوگیری کرده و پس از اعتراض و پافشاری آنان، فقط تعدادی را به نوبت به داخل می فرستادند و تا خروج آنان از ورود بقیه

گزارش حمید از خاوران

شعرها و یا خواندن مطالب سوسیالیستی و تنها راه حل نجات بشریت برای حضار، مراسم را گرمایی خاص بخشیدند و در حدود ساعت 4:45:45 ضمن یادآوری از قرار با ماموران برای اتمام گردهمایی عکسهای عزیزان خود را برداشتند و در حرکتی خطی و نمادین مانند سنت هر ساله به دور گلستان براه افتادند تا مراسم را به اتمام برسانند

در هنگام بازگشت و برای وداع با عزیزان و خانواده ها شور و شوقی برپا شد و آن آمدن دکتر ناصر زرافشان بود با آکه مرخصی ایشان از زندان روز گذشته به پایان رسیده بود و قرار بود که به مجدداً به زندان برگردند

ولی بخاطر حضور در این مراسم غیبت کرده بودند و در این گردهمایی شرکت کردند

گرچه گویا متأسفانه بیش از یک ساعت ایشان را پشت درب معطل کرده و اجازه ورود به او نمی دادند

بالاخره خود را جمع رسانیدند و مانند گذشته با اغوش گرم آنان روبرو شدند

و مردم با شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد درود بر زرافشان از او و خانواده اش به خوبی و گرمی استقبال کردند که عده ای از بسیجیان و امنیتی های رژیم در لباس دانشجو میگفتند این شعارهای تفرقه دار را ندهید و....

که با خشم زرافشان روبرو شدند و از طرفی وقتی متوجه شد قرار است مراسم به این زودی تمام شود با فریاد بلند زندانی سیاسی آزاد باید گردد و امروز اجازه برگزاری مراسم عزیزانمان را از ما میگیرند و فردا اجازه نفس کشیدن به ما نمی دهند

از مردم خواست که مجدد به حرکت بدور خاوران ادامه دهند.

در این هنگام بود که ماشین های نیروی انتظامی علناً وارد گلستان شدند و ماموران لباس شخصی

ساعت اعلام شده افتتاح مراسم یاد بود جانباختگان راه آزادی بود

بالاخره خانم لطفی مادر (مبارز قهرمان انوشه لطفی) که یکی از هماهنگ کننده ها و برپا کنندگان اصلی بزرگداشت قتل عام زندانیان سیاسی است مشغول صحبت با تعدادی از خانواده های شدند مبنی بر اینکه شب گذشته تعدادی از ماموران اطلاعات به منزل ما آمدند و تعهد می خواستند که یا باید بدون سر و صدا و هر گونه اغتشاش مراسم را در کمال آرامی برگزار کرده و مراسم را راس ساعت 11 صبح به اتمام برسانید و یا اجازه برگزاری مراسم به شما داده نمی شود.

خانم لطفی هم متذکر شده بودند که من نمی توانم نه تعهدی به شما بدهم و نه میتوانم از طرف کل خانواده ها تصمیمی برای مراسم قتل عام زندانیان سیاسی بگیرم .

برای همین در همین محل ضمن مشورت با چند تن از خانواده هایی که در انجا حضور داشتند و برخی افراد فعال سیاسی این تعهد داده شد که ساعت 11 صبح جلسه در کمال آرامش ولی با تعهد به اینکه هیچگونه دستگیری صورت نگیرد برگزار شود

حدود ساعت 9:15 صبح امکان ورود برای برگزاری مراسم فراهم شد

در ابتدای مراسم حدود 500 نفر شرکت کننده حضور داشت که عده ای هم از مراسم بهشت زهرا به انجا آمده بودند

خانم لطفی پرچمی دو رنگ سفید و قرمز که در وسط آن نوشته شده بود درود بر شهدای سال 1367 را در محل همیشگی نصب کردند و خانواده ها با گذاشتن عکسهای عزیزان و آراستن آن عکسها با گل شروع به خواندن سرودهای انقلابی از قبیل خاوران - انترناسیونال و.... کردند

عده ای از زنان و مردان آزادیخواه با خواندن

با عرض ادب نزدیک ساعت 11 شب پنجشنبه دوستی تماس گرفت و گفت فردا جمعه از ساعت 7 الی 9 صبح قرار است در قطعه 93 بهشت زهرا مراسمی از طرف خانواده های اعدامیان سیاسی برگزار گردد خیلی تعجب کردم چراکه در یک روز دو مراسم برای قتل عام زندانیان سیاسی کمی غیر عادی بنظر می آمد

به همین جهت صبح زود رفتم بهشت زهرا . حدود 300 تا 400 نفر آمده بودند و در پاره فجایع و موج جدید دستگیریهای اخیر و بگیر و ببندها صحبتایی می کردند.

ولی هر چه ایستادم که ببینم راه حل پیشنهادی آنان چیست و چه باید کرد دیدم خبری نیست و گویی فقط گرد همایی بوده تا اخبار را اعلام کنند.

حدود ساعت 8:15 رفتم بطرف خاوران حدود 8:45 رسیدم به نزدیکهای گلستان خاوران و دیدم که تقاطع ها را موقتاً برای امروز بسته اند، و بسیاری از مردم که قصد داشتند خود را به آن محل برسانند سرگردانند.

سرانجام وارد فرعی منتهی به گلستان خاوران شدم و دیدم که ایست بازرسی گذاشته اند.

ماموران نیروی انتظامی به اتفاق نیروهای اطلاعاتی نیروی انتظامی و اداره اطلاعات در آن محل به تعدادی از خودروهای دانشجویان دختر و پسر اجازه عبور به سمت گلستان نمی دادند.

در ورودی درب اصلی (شرقی) گلستان خاوران پارچه بزرگی نصب شده بود که مراجعین را برای ورود به درب سمت شمالی (فرعی) راهنمایی می کرد، ولی درب شمالی مملو از جمعیتی بود که توسط ماموران نیروی انتظامی به آنها اجازه ورود داده نمی شد.

فکر می کنم ساعت حدود 9 صبح یعنی همان

عکسهایی از اعدامیان و همچنین زندانیان سیاسی از جمله اکبر محمدی در دست که قصد ورود به گلستان خاوران را داشتند توسط ماموران با تهدید روبرو شدند و بعد از آنکه عده ای از خانواده ها و شرکت کنندگان وارد جلد با ماموران شدند، ماموران گفتند به شرطی اجازه ورود به آنها داده می شود که کارتهای دانشجویی خودشان را تحویل ماموران داده و بعد از خروج بپایند تحویل بگیرند .

با این عمل دانشجویان برای ابراز

درست کردند و اجازه ندادند که ماموران آن مادر را با خود ببرند.

آنها نیز مجبور شدند بعد از دقایقی جر و بحث و با تلاشهای مستقیم دکتر زرافشان که ما اینجا می مانیم تا همگی با هم برویم او را نیز آزاد کنند.

ولی با ترفندی کثیف ضمن دور کردن و ایجاد فاصله بین دکتر زرافشان و مردم وقتی زرافشان و دوستانشان از محل رفتند ماموران مجددا شروع به دستگیری کردند و سه دختر و همین مادر و همچنین دو دانشجویی پسر را به علل

که تمامی از نیروهای اطلاعاتی اداره اطلاعات و اداره اطلاعات نیروی انتظامی بودند و از اول مراسم با کمی فاصله با مردم حضور داشتند به میان جمعیت آمدند .

ماشین پلیس مرتبا از طریق بلند گو اعلام می کرد که محل را تخلیه کنید.

خانواده ها نیز به آرامی بطرف درب خروج که همان درب شمالی بود میرفتند.

با آنکه در حین رفتن بسیاری از مردم عکسهای یادگاری با زرافشان می گرفتند در مورد وضع و



خاوران، دهم شهریور ۱۳۸۵

اوضاع جدید به ایشان بحث و تبادل نظر میکردند

ولی هنگام اینکه مردم به سمت درب در حرکت بودند ماموران لباس شخصی و نه نیروی انتظامی یکی یکی افرادیکه از صحنه های دلخراش و گریه مادران ویا حمل عکسهای عزیزان اعدامی و یا مصاحبه با خانواده ها عکس و فیلم تهیه کرده بودند را شناسایی کرده بود و یکی یکی از میان جمعیت و خانواده ها بیرون می کشید

همدردی دقایقی در پشت درهای بسته گلستان منتظر خانواده ها و مردم ایستادند که باز هم با مداخله ی ماموران امنیتی آنها را با تهدید از محل دور کردند

با احترام - حمید
گلستان خاوران
دهم شهریور 1385

واهی فیلمبرداری دستگیر کردند،

و مجددا آنها را به داخل گلستان خاوران بردند.

با تلاشهای فراوان مردم را متفرق کردند تا سرانجام حدود ساعت سه بعد از ظهر تمامی خانمها آزاد شدند.

ولی چون بلافاصله دو پسر دانشجو که متاسفانه نامهای آنها را هم کسی نمی دانست با ماشین گلف استیشن سفید رنگ به محل نامعلومی منتقل کردند، از وضعیت آنها هیچ اطلاعی در دست نیست .

لازم به ذکر است که تعدادی از دانشجویان دانشگاه تهران نیز با حمل تاج گلهای بزرگ و داشتن

و عکس و فیلمها و حتی دوربین برخی افراد را توقیف میکرد.

بعضی از افراد راحت قبول میکردند فیلم و یا عکس را خود تحویل دهند و بروند و برخی دیگر به مقاومت دست میزدند که درگیری هایی هم بین خانواده ها و مردم آمد.

در این هنگام دستگیری یکی از مادران توسط ماموران به بهانه ی اینکه ایشان دوربین دارد و فیلم خود را تحویل نمی دهد، خشم جدی خانواده ها را برانگیخت و با تلاشهای دکتر زرافشان و گوشزد کردن برخی اعمال غیر قانونی ماموران (به عنوان مثال تفتیش وسایل شخصی یکی از مادران توسط ماموران) سپر انسانی به دور ایشان

گفت و شنیدی با لوسیا گارسیا، یکی از بنیانگذاران

کانون فرزندان ناپدید شدگان در آرژانتین

گفتگوکننده: بهرام قدیمی*

۹ فوریه ی ۲۰۰۵ - بوننوس آیرس،
آرژانتین

توضیح: لوسیا گارسیا فرزند دو مبارز آرژانتینی مفقودالایر شده در دوران دیکتاتوری است. پدر و مادر وی عضو گروه چریکی «مونتونرو Montonero» با دیدگاه های پرونیستی چپ بودند. او که در حال حاضر به عنوان خبرنگار در «انجمن مادران میدان مه» کار می کند، یکی از بنیانگذاران «کانون فرزندان ناپدید شدگان» در شهر لاپلاتا است.

کانون فرزندان ناپدید شدگان در آوریل سال ۱۹۹۵ همزمان در سراسر آرژانتین تشکیل شد. بنیانگذاران این کانون که در ابتدای امر بیشتر بدین منظور گرد آمده بودند تا ببینند پدران و مادرانشان را چرا از دست داده اند، به تدریج در مجامع عمومی منطقه ای و کشوری گام های هر چه سیاسی تری برداشتند و به سازمانی مطرح بدل شدند.

یکی از معروفترین اشکال حرکتی «کانون فرزندان ناپدید شدگان» «Escrache (خراش)» است.

سؤال - چگونه اسکرچ (خراش) به شیوه مبارزاتی شما بدل شد؟

لوسیا گارسیا: ما معتقد بودیم و هستیم که در آرژانتین عدالت وجود ندارد و جنایتکاران

که عدالت اجرا نمی شود و به همین دلیل است که این گونه افراد کیفر نمی بینند و آزادانه در جامعه راه می روند. از نظر من، خراش سهمی است که «فرزندان» در مبارزه ای توده ای ایفا می کنند.

س - می توانی برایمان بیشتر توضیح دهی که خراش ها چگونه عملی می شوند و فرآیند اجرای آن چیست؟

لوسیا گارسیا: کار را از اطلاعات موجود آغاز می کنیم. برای مثال یک نفر می شنود که فلان شخص سرکوبگر در فلان محله زندگی میکند و یا در فلان جا کار میکند. در باره اش تحقیق می کنیم و اگر خبر درست بود، کار آغاز می شود. همزمان تمامی شکایات رسمی علیه وی را جمع آوری می کنیم. با زندانیان سابق که ممکن است وی را به عنوان زندانبان در اردوگاه های کار اجباری دیده باشند رابطه برقرار می کنیم. ممکن است آن ها اطلاعات بیشتری در اختیارمان قرار دهند.

مشکل ترین بخش قضیه عکس گرفتن از اوست تا مردم او را بشناسند. برای این کار روش های گوناگونی وجود دارد. بعد پلاکاردها و اعلامیه ها را آماده می کنیم که گاه یک ماه گاه کمتر یا بیشتر طول می کشد. کوشش می کنیم در محله ای که سرکوبگر زندگی یا کار می کند با افراد رابطه بگیریم و ببینیم که آیا کسی می تواند از درون خود محل کمکی به ما برساند. بعد بین همسایگان اعلامیه پخش می کنیم. و یک روز هم به خراش دست می زنیم. این آکسیون است که در مقابل منزل او و یا محل کارش انجام می گیرد. در این آکسیون، یکی از ما سخنرانی می کند. گاهی هم موفق می شویم که یک

آزادانه در شهر می گردند. پس از پایان دوران دیکتاتوری، کوشش دولت بر این بود که وانمود کند که عدالت اجرا شده، اما واقعیت این است که همه ی جنایتکاران و شرکای جرمشان آزادند. بنا بر این با توجه به این اوضاع، ما فرزندان به این نتیجه رسیدیم که خودمان باید دست به کار شویم. می دیدیم که قاتلین والدین مان در خیابان ها در کنارمان راه می روند. خوب، باید کاری می کردیم. اسکرچ (خراش) از همین جا شکل گرفت. در سال ۱۹۹۶ در بیمارستان «لامانیاکو» در بوننوس آیرس، خراش علیه یک پزشک صورت گرفت و در شهر «لاپلاتا» علیه یک پلیس سرکوبگر با لباس شخصی به نام ایندیو کستیلو Indio Castillo در مقابل منزلش. این ها اولین خراشهای ما بودند.

بعد در سراسر کشور علیه افراد نسبتاً سرشناس نیز اسکرچ (خراش) گذاشتیم. هرگز هیچ یک از اطرافیان ارتشیان نتوانست بگوید که افشاگری ما نادرست بوده. ما در اعلامیه، عملکردهای افراد را پشت سر هم ردیف می کنیم. هرگز نتوانستند بگویند که ما چیزی به نادرست نوشته ایم. در عین حال، هرگز دادگستری آن ها را به محاکمه نکشید. به عبارت دیگر قضات هرگز پاسخ افشاگری های ما را ندادند.

از طرف دیگر مقامات دولتی، از آنچه ما درخراشها می گوئیم مطلع اند، برای آن ها چیز جدیدی نیست. در واقع هدف خراش ها این است که از طرفی برای اطرافیان فلان شخص و همکارانش علنی کنیم که او در سرکوب نقش داشته و در دوران دیکتاتوری شریک جرم بوده و از سوی دیگر نشان دهیم

حال بخشی از آن معلول «ربودن و ناپدید سازی» است. معلول ترس از آن که دوره ی سوالات پاسخ نیافته همچنان ادامه یابد. در این مورد کتاب های روانشناسی زیادی نوشته اند، کتاب هایی که بازتابهای اجتماعی مکانیسم های سرکوب را توضیح می دهند.

بنا بر این در میان خود «فرزندان» می توان شاهد دشواری های زیادی حتی درباره ی کارهای معمولی زندگی بود؛ امری که خود معلول جو سراپا ارباب است که نیاز به پاسخی اجتماعی دارد، مثلاً زندانی کردن جلدان و مجازات مسئولین حوادثی که بر

دولتی در آرژانتین انجام داده اند، عمدتاً با مسیری که تشکل «مادران» (مادران میدان مه) پیموده، رقم خورده و عموماً از آن روش استفاده می شود.

آن ها عملکرد خود را نه بر اساس انتقام، بلکه با نگاهی پخته و بلوغی سیاسی پیش بردند و خواهان عدالت شدند. البته این به معنی آن نیست که توهمی نسبت به ارگان های دولتی وجود داشته است. آنها چهارچوبی را پذیرفته اند که می گوید عدالت واقعی نه در این جامعه، بلکه در جامعه ی دیگری برقرار خواهد شد. در حقیقت قضیه فقط بر سر این

زندانی سابق که توسط این سرکوبگر شکنجه شده، و یا فرزند کسی که در همان اردوگاه محبوس بوده درباره ی او حرف بزند. این کار تأثیر شدیدی می گذارد. و به خانه اش تخم مرغی که با رنگ سرخ پر شده پرت می کنیم تا آن جا را علامت گذاشته باشیم. بر در و دیوارش نقاشی می کنیم... مثل اینکه آن جا را نشانه بگذاریم. این برای فرزندان مفقود شدگان لحظه ی هیجان آوری است.

س- آیا هنگام عملیات خراش، دولت به سرکوب شما دست نمی زند؟

لوسیا گارسیا: اولین اقدام ها با سرکوب شدید مواجه شد. یک زنجر از افراد پلیس منزل سرکوبگر را در حمایت خود می گرفت و با کتک، گاز اشک آور و دستگیری افراد به اقدام ما پاسخ می داد.

بسته به منطقه است. برای مثال یک بار در توکومان که ایالتی است در شمال آرژانتین، یک عملیات «خراش» علیه فردی به نام «بوسی Bussi» که در آن زمان فرماندار توکومان بود صورت گرفت. او مسئولیت عملیات موسوم به «استقلال» را به عهده داشت که اولین تجربه ی سرکوبگرانه ی قبل از دیکتاتوری بود. او شخصیتی بسیار شوم و خشن بود. در این آکسیون، شهر توکومان در محاصره ی پلیس بود. با این حال، «خراش» را عملی کردیم. اگر چه به ساختمان فرمانداری نرسیدیم اما به هدف سیاسی مان رسیدیم.

آری در ابتدای کارمان سرکوب بسیار شدید بود. دولت نشان می داد که آن ها را مورد حمایت قرار می دهد. به تدریج در رابطه با این موضوع تغییراتی سیاسی ایجاد شد که «خراش» را در رسانه ها منعکس می کردند ولی پلیس... البته همیشه هست.

س- آیا در بحث هایتان هیچ گاه صحبت از این پیش نیامد که دست به عمل مستقیم تری بزنید، یا موضوع تنها به تبلیغ ختم می شد؟
لوسیا گارسیا: کاری که سازمان های غیر



لوسیا گارسیا فرزند دومبارز سر به نیست شده

کشور گذشته است... اگر چنین می شد رفقا وضع شان بهتر بود. از طرف دیگر اوضاع طوری ست که همه ی وظایف به گردن اعضای خانواده ها (خانواده های ناپدید شدگان و زندانیان سیاسی) افتاده، فقط ما هستیم که باید شکایت کنیم، خواستههای را مطرح کنیم و... گویی مشکل فقط مشکل ماست و لاغیر.

خب، به خاطر مبارزات مادران و سازمان ها در تمام این سال ها (و مبارزات فرزندان، که من از آنها هستم، بخصوص که شنیدن حرف یک فرزند از شنیدن حرف یک مادر مؤثرتر است) وضع چنان تحول یافته که امروز دیگر

نیست که نظامیان زندانی شوند، بلکه باید همه چیز عوض شود، و تغییری بسیار عمیق لازم است.

در تمام دوران دیکتاتوری فضائی وجود نداشت که خواست دیگری مطرح شود. بعد هم گفتند طرح هر موضوع دیگری می تواند به بازگشت به دوران دیکتاتوری ختم شود. بنا بر این بیشتر ضرر دارد تا استفاده.

س- یعنی هنوز جو ترس و وحشت وجود دارد؟

لوسیا گارسیا: آری، هنوز وجود دارد. در عین

کسی بر سر این موضوع بحث نمی کند که مثلاً نظامیان را باید به زندان انداخت، یا اینکه چرا برخی از مجازات معاف اند، یا اینکه باید قوانین را تغییر داد و غیره. به نظر می رسد که به دیدگاهی مشترک و اقلیتی رسیده ایم، اما این هنوز در حوزه ی نظری است و به عمل در نیامده.

س- یادم می آید که در آرژانتین یکبار یک آکسیون علیه یک پزشک شکنجه گر گذاشته بودند. آیا این آکسیون و واکنش خانواده ها را به یاد داری؟

لوسیا گارسیا: آری، کاملاً به خاطر دارم. بحث حسابی در موردش راه افتاد. آکسیونی بود علیه «برگس. Berges» وی پزشکی بود از شهر «کیلمس. Quilmes» او شکنجه گر زنان حامله بود، یک جانی درست و حسابی. چند رفیق به جانش سوء قصد کرده و فکر می کنم فلجش کرده بودند. طبیعی است که ما به صورت درون گروهی جشن گرفتیم. موضع رسمی و علنی ما این بود که قانون «معافیت از مجازات» مسئول چنین اتفاقی است. بدون این که رفقا را متهم کنیم. فقط نشان می دادیم که آن ها که باید کار کنند نمی کنند. ما به خاطر جوی که ضد خشونت است، نمی توانستیم رسماً از آن دفاع کنیم. ولی قادر بودیم که آن را محکوم هم نکنیم.

بعداً این رفقا زندانی سیاسی شدند، یکی از آن ها هنوز زندانی است: «آدریان کرامپوتیچ». من شخصاً به ملاقاتشان رفتم و گروه مان به نفع آزادی آن ها، مثل هر زندانی سیاسی دیگری، موضع گرفت.

س- به نظر می رسد که در آرژانتین بسیاری علاقه مندند ناپدید شدگان سیاسی را «قربانی» معرفی کنند. آیا شما در درون کانون فرزندان در این مورد بحثی داشته اید؟

لوسیا گارسیا: ما فرزندان، والدین مان را «قربانی» ارزیابی نمی کنیم. اولین نظراتی که طی نخستین بحث ها به آن رسیدیم این بود که آنها را به این دلیل مفقودالایر کرده اند که

به اصطلاح «مقصر» بوده اند. آنها پیکارگران جنبش های توده ای بودند، یعنی کادرهای گروه های مختلف. بسیاری از آن ها مسلح بودند، آن ها معتقد بودند که باید این کشور را تغییر داد، آن ها این راه را برگزیده بودند و به خطری که می کردند آگاه بودند. آن ها محصول مبارزات سیاسی بودند. موضوع بر سر فرآیندی است که آرژانتین پس از دیکتاتوری و در دوران دمکراسی پشت سر گذاشت. استراتژی گروه ها در دوران دیکتاتوری بر این اساس استوار بود که اگر می گفتند مفقودالایر شده ها اعضای «مونتوئرو» و چریک بودند، حمایت زیادی بدست نمی آوردند. اما چون می دیدند که اگر روی این نکته تأکید کنند که: «فرزند من هیچ کاری نکرده...» در محیط معین اجتماعی، مقبول تر است. لذا اینطور می گفتند.

از نظر من در واقع این شیوه به ضد خود بدل شد. در کانون فرزندان، از همان ابتدای کار، همان را که بود می گفتیم. اما در مورد رفقای که والدینشان عضو گروه های مسلح نبودند، قضیه جور دیگری بود...

س- پاسخ دولت در مقابل ایجاد کانون فرزندان چه بود؟

لوسیا گارسیا: پاسخ دولت، غیر مستقیم ولی نقدی بود. دولت آرژانتین «توافق نامه ی کوستاریکا» را در زمینه ی حقوق بشر به رسمیت شناخت. این توافق نامه دو محور داشت: اجرای عدالت در مورد ناپدید شدگان و پرداخت خسارت مالی به اعضای خانواده ی آن ها.

کارلوس مینم رئیس جمهور اسبق آرژانتین، در سال های ۱۹۹۵-۱۹۹۶ قسمت اول آن را زیر سیبیلی رد کرد و قسمت دوم آن را ننگه داشت. به خانواده های ناپدید شدگان خسارت پرداختند. اول به فامیل درجه ی یک، مثل فرزندان و در عدم حضور آن ها به بقیه ی اعضای خانواده. خوب، برای از هم پاشاندن یک گروه سیاسی، یک قانون اولیه وجود دارد: یا فرداش را میخوری یا آنها را می

کشی.

عملاً تفرقه انداختند. اکثریت رفقا این پول را پذیرفتند. برای مثال در شهر «لاپلاتا» چهار نفر بودیم که این پول را نپذیرفتیم. با این حال کوشش کردیم با بقیه بمانیم و به عنوان گروه، کارمان را پیش ببریم. اما کار مشترک تا مدتی ادامه یافت. این اختلاف نظر بزرگی است. برای من این کار به منظور تفرقه انداختن بود. رفقا ول کردند و مشغول کارهای دیگری شدند، نمی گویم که دیگر به مسئله فکر نمی کردند، اما با حل بعضی مشکلاتشان (با این پول-م) به هر حال هر روز بیشتر خود را کنار کشیدند.

س- بابت هر نفر ناپدید شده چقدر به شما می دادند؟

لوسیا گارسیا: حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار دلار. با این مقدار برای مثال می توانی خانه ی بزرگی بخری. برای من قابل تصور هم نبود. من این پول را نپذیرفتم. بحث من در آن دوران این بود که اگر پول را در صندوق کانون بگذاریم، می پذیریم. برای مثال می توانیم محلی برای تشکیلاتمان در سراسر کشور بخریم و برای کار سیاسی آن را به کار بگیریم. برای من این کار تا حدی به معنی عوض کردن هدفی بود که دولت از آن داشت. دولت به این دلیل به تو پول می داد که بروی پی کارت. ولی پاسخ بایستی این می بود که با این پول دست از مبارزه بر نمی دارم که هیچ، فشار را هم تشدید می کنم. ولی این طور نشد. برای من پذیرش چنین پولی غیر قابل تصور است. در این مورد بسیار اندیشیده و بحث کرده ام.

در درجه اول آن ها که شکنجه شده و به قتل رسیده اند، والدین من بودند. و آن ها بودند که زجر کشیدند و من کسی نیستم که تعیین کنم که آیا جسد آن ها بها دارد و قیمتش چقدر است. به هیچ عنوان نمی پذیرم.

س- آیا تشکل فرزندان همچنان فعال است؟ لوسیا گارسیا: آری، اما حضور سیاسی چندانی ندارد. چون از خود ابتکار عمل ندارد.

می توان گفت درجا می زند. در درجه اول، برای آن که خیلی ها خودشان را کنار کشیدند. برای مثال در شهر لاپلاتا که هشتاد نفر بودیم، در حال حاضر ۶ تا ۸ نفریم. از نظر من علت عمده ی آن همین پولی است که حرفش را زدیم. ما همچنان یک برنامه ی رادیویی داریم. به نظر می آید که تشکل فرزندان مانند ظرفی بود که در آن، افراد شخصیت خود را می جستند. فعالین بین ۱۸ تا ۲۲ ساله بودند. همان دورانی که شخص زندگی اش را بازتعریف می کند. انگار می خواستند بدانند والدین شان چه گونه انسان هائی بوده اند. وقتی این قضیه برایشان حل شد، راه خود را ادامه دادند. حالا در سنینی هستیم که خودمان صاحب فرزندی، یا اگر آموزش حرفه ای دیده ایم، مشغول کاریم. و دست آخر برای بسیاری از افراد، سیاست هسته ی مرکزی زندگی نیست. دلیلی هم ندارد که باشد. چون الزامی نیست که آن چه برای والدین شخص مهم بوده، برای خودش هم مهم باشد. اما هدف من با والدین یکی است، هر چند برای دیگران چنین نیست.

نکته ی دیگر این است که در یک برهه ی تاریخی جوانان زیادی می خواستند به کانون فرزندان بپیوندند، اما شخصاً فرزند ناپدید شدگان نبودند. به جای آن که راهی بیابیم تا آن ها در این کار مبارزه و مقاومت شریک شوند و در عین حال هویت «کانون فرزندان» هم حفظ شود، با آن ها به گونه ای رفتار کردیم که گوئی خود آن ها نیز فرزند ناپدید شدگان اند. «مادران» با یک «روسری» خاصی که به سر می کنند، معلوم میشود که مادر یک فرد ناپدید شده اند. بقیه همراهی شان می کنند. مادر یک ناپدید شده بودن تنها شرط کار کردن نیست. دیگران هم می توانند به آنها بپیوندند. از نظر من ورود این جوانان هویت «کانون فرزندان» را تیره و تار کرد. برای مثال، در یک جلسه سخنرانی در دانشگاه از یکی از «فرزندان» عضو کانون در باره وضعیت پدر و مادرش می پرسند و او پاسخ می دهد: «پدر و مادرم زنده اند و در وزارت

آموزش و پرورش کار می کنند.» برای هر شنونده ای این سؤال مطرح می شود که قضیه از چه قرار است؟ آیا مگر «فرزندان» فرزند ناپدید شدگان نیستند؟

س- آیا آن ها به عنوان گروه های کمک رسانی عمل نمی کردند؟

لوسیا گارسیا: نه. آن ها به عنوان «فرزند» به گروه می پیوندند. خودشان هم خود را «فرزندان» معرفی می کنند. این موضوع از نظر شخصی برای من مهم نیست. ولی



واقعیت این است که والدین مرا مفقودالایر کردند. این یک واقعیت عینی است. ولی در مورد آن رفیق دیگر وضع بدین گونه نیست. نمی گویم که نباید همکاری و فعالیت کند، ولی «فرزند» (به مفهوم فرزند فرد مفقودالایر شده-م) نیست.

یکی دیگر از دستاوردهای این گروه این است که در گذشته وقتی به کسی می گفتم پدر و مادرم را مفقودالایر کرده اند. پاسخ می شنیدی: «بیچاره تو.» و با همدردی روبرو بودی. از زمانی که کانون «فرزندان» وجود دارد و شناخته شده است، فقط با گفتن اینکه من از «فرزندان» هستم، همه چیز را گفته ای. این برایمان دستاورد مهمی است و بسیاری از رفقا که از گفتن اینکه والدین شان را مفقودالایر کرده اند خجالت می کشیدند، امروز انگار نوعی تأییدیه ی اجتماعی دارند. مانند بسیاری دیگر از کسانی که والدیشان را مفقودالایر کرده اند.

س- تجربیات مثبت و منفی شما به عنوان

سازمان چه بود؟ لوسیا گارسیا: عملکرد ما در مجامع عمومی همیشه با این کوشش همراه بود که به نظرات اقلیتی دست بیابیم. هرگز با رأی گیری بخشی را وادار به پذیرش نظر بخش دیگری نکردیم. طبیعی است که وقتی به بن بست می رسیدیم، رأی گیری هم می کردیم. اما کوشش همواره بر این بود که به دمکراتیک ترین شیوه ی ممکن به نظرات مشترک برسیم. در لاپلاتا برای پیش برد کار کمیسیون تشکیل می دادیم. استفاده از عملیات «خراش» خدمت بزرگی بود که ما به جامعه ارائه کردیم.

آنچه در گذشته، مشکل فردی اشخاص بود به مشکلی اجتماعی بدل شد و راه مبارزه را به روی نسلی که پس از فرو ریختن دیوار برلین با تبلیغات وسیع روبرو بود گشود. به ما می گفتند که این جا همه چیز امن است و هیچ اتفاقی نمی افتد. نشان دادیم که این جا اتفاقات زیادی افتاده. والدین مان را مفقودالایر کرده اند. نشان دادیم که آن ها چریک بودند و برای دنیائی بهتر مبارزه می کردند و ما مبارزه ی آن ها را ادامه می دهیم. ما به اکثریت نسل خودمان در جامعه تبدیل نشدیم، اما با این حال توانستیم به کارمان محتوا بدهیم.

تجربه ی منفی هم بود: محدودیتها مان. دلم می خواست افق دورتری را در نظر می داشتیم. بعد موضوع پرداخت خسارت پیش آمد و به اندازه ی کافی در موردش بحث در نگرفت و البته پیش آمد های مختلفی که گروه مان را تضعیف کرد.

س- آیا شما روی شعارهای خاصی توافق داشتید؟

لوسیا گارسیا: چند شعار داشتیم:

* اجرای عدالت و مجازات مقصرین

* مبارزات والدین مان را ارج می نهم

این خواستها در زمان خودش بسیار تعیین کننده بود. زیرا آن ها را از «قربانی» به «مبارز» تبدیل کرد. آن ها کسانی بودند که مبارزه می کردند.

همیشه یکی از شعارهایمان آزادی زندانیان

خاوران ده ساله شد

به مناسبت ده سالگی کانون خاوران اطلاعیه شماره ۳ اولین سال فعالیتش را در زیر می آوریم.



مادر لباسها را گرفت و گفت: "هفت سال مرا از کرج به اوین کشانیدید و هر بار که پرسیدم، دخترم کی آزاد می شود؟ گفتید: بزودی. حالا بی آنکه نشانی گورش را بدهید، تنها لباسهایش را تحویل می دهید؟
لباسهای او را بر آستانه ی در خانه مان آویزان می کنم، تا یادمان نرود شما با ما چه کردید!"

کمیته برگزاری، برای گردگیری از حافظه ی تاریخی ی مان، یادمان آنها را اکتبر امسال برگزار می کند، تا یادمان نرود اینها با ما چه کردند.
کمیته ی برگزاری یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ تورنتو- پانزدهم مرداد ماه ۷۵

کانون خاوران ۲۴ شهریور ۱۳۸۵



KHAVARAN IS THE MOST WELL KNOWN OF THE MANY MASS GRAVEYARDS IN IRAN

گردیده اند چه پاسخی می دهی؟
لوسیا گارسیا: بنظر من متشکل شدن با کسانی که تجربیات مشابه دارند بسیار مثبت است. زیرا شخص از دلسوزی فردی به خود و خانواده اش، مثلاً اینکه چه بلای وحشتناکی به سرش آورده اند، بیرون آمده، آن را به عنوان قضیه ای سیاسی و اجتماعی مورد ارزیابی قرار می دهد که با چیزهای دیگری در رابطه است و به شخص یاری می دهد که در سطوح بزرگتری ببیند و عمل کند. می دانیم که این امری است سیاسی و اجتماعی. بعد کارها در مسیر خودش می افتد. اما به نظر من در ابتدای امر، متشکل شدن و خروج از تنهایی امر مهمی است. این امری است که به دفعات در سراسر جهان اتفاق افتاده و همین حالا هم دارد اتفاق می افتد. باید از ناله کردن دست برداشت و راه حلی یافت.
اگر کسی شکایت نکند، دلیلی وجود ندارد که دیگران بدانند چه گذشته است. آنها ممکن است بدانند و یا ندانند، ولی اگر کسی آن را مطرح کند، آن دیگری بهانه ای برای ندانستن ندارد.
از شما بسیار سپاسگزارم.

<http://www.hijos-capital.org.ar>

(۱) در فرهنگ انگلیسی فارسی معاصر کلمه ای با این املاء ندارد ولی scratch دارد به معنی خراش و خراشیدن. احتمالاً منظور همین باشد یعنی افشاگری و خراشیدن چهره ی دشمن برای نشان دادن ماهیت واقعی او با کمی تغییر املاء در زبان اسپانیایی.

*- بهرام قدیمی این گفتگو را به درخواست خاوران انجام داد. با سپاس از او که با وجود گرفتاری های بسیار به درخواست خاوران پاسخ مثبت داد.

سیاسی بوده و هست.
- بازگرداندن دارائی برادرانمان که دار و ندارشان را مصادره کرده، و ارتشی ها بالا کشیده اند.
- تعطیل کردن دستگاه سرکوب.

س- آیا در تشکل تان انشعاب هم شد؟
لوسیا گارسیا: آری. در بوئنوس آیرس. یادم نمی آید در ۱۹۹۷ یا ۱۹۹۸ بود. اما منشعبین، دیگر فعالیت نمی کنند. در «لاپلاتا» ما همیشه اختلافاتی داشتیم، اما انشعابی صورت نگرفت.

س- آیا فکر می کنی یک تشکل با چنین ماهیتی بتواند پاسخی اجتماعی باشد به آن چه در این کشور گذشت؟
لوسیا گارسیا: در عمل نوعی پاسخ است. زیرا وجود دارد و به جامعه خدمت کرده. اما فکر می کنم پاسخ باید بسیار گسترده تر از این ها بوده باشد و بخش های دیگر جامعه را در بر بگیرد و تغییری بسیار ریشه ای تر را پیشنهاد کند. این تشکل یک قسمت از مبارزه است، شهادت نامه ای است که خاطر نشان می کند در این کشور چه گذشته است. وجود خود ما مدرک است چون شخصاً آن را تجربه کرده ایم. ولی فقط ما نیستیم که این تغییر را می خواهیم، ما تنها یکی از گروه های موجودیم که باید در مبارزه شرکت کند. اما نمی توانیم بگوئیم که ما «فرزندانی» و وارثین مبارزه. نه، چنین نیست. ما فرزندان بیولوژیکی والدین مان هستیم اما در عمل، ما حتی با آن ها رابطه ای نداشتیم. وقتی پدر و مادرم را مفقودالایر کردند، من دو ساله بودم. آن ها را نمی شناختم. بعد من داستان را بازسازی کردم، اما وارث تجربیات و ارزش هایشان نیستم.

س- اگر کسی از آن طرف جهان به شما بگوید که وضعیت اش مثل شماست، والدینش را ناپدید یا زندانی کرده اند و آن ها مجبور به فرار از کشور و پناهنده گی در کشورهای دیگر

علم پزشکی در خدمت شناسائی هویت سربه نیست شدگان*



به خانواده های آنان، تهیه شواهد از چگونگی نقض حقوق بشر برای دادگاهها و دیگر ارگانهای غیر حقوقی و آموزشی تیمهایی از متخصصین دیگر کشورها برای تداوم این کار در سطح محلی میپردازد. اعضای تیم به عنوان شاهد و مشاور تخصصی برای سازمانهای محلی و بین المللی حقوق بشر، دادگاههای ملی، تری بی یونالهای بین

المللی، هیئتهای تحقیق ویژه مانند کمیسیونهای حقیقت، عمل میکنند.

تجربه آرژانتین

نقض گسترده حقوق بشر مشخصه جوامعی است که دوره ای از خشونتهای سیاسی را پشت سر میگذارند. این جوامع با وظیفه دشوار روبرو شدن با این گذشته و جلوگیری از تکرار آن فجایع درگیر میباشند. در سالهای دهه هفتاد کشورهای آمریکای جنوبی به ویژه آرژانتین، بولیوی، برزیل و شیلی با یک دوره از خشونتهای شدید و سرکوب تکان دهنده روبرو بودند. در این دوره این کشورها شاهد نقض گسترده حقوق بشر به ویژه توسط دولتهای نظامی بودند. در اوایل دهه هشتاد روند بازسازی دموکراسی در این کشورها آغاز گردید. با آغاز روند استقرار دموکراسی در این کشورها، نیاز

برگردان از : نیلی پناهی

تیم انسان شناسی قضائی آرژانتین (1) (EAAF) که در سال 1984 تاسیس شد، یک موسسه غیر دولتی، غیر انتفاعی و علمی است که عمدتاً تا علوم باستان شناسی (2) و انسان شناسی قضائی، را برای تحقیق در مورد نقض حقوق بشر در آرژانتین و دیگر نقاط جهان بکار میبرد. این تیم (EAAF) به منظور تحقیق درباره ناپدید شدن حداقل ده هزار نفر در دوران حکومت نظامیان از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳، با استفاده از انسان شناسی قضائی و علوم وابسته و با همکاری نزدیک قربانیان و وابستگان آنان در آرژانتین تاسیس شده بود و قصد دارد بقایای اجساد قربانیان را کشف و شناسائی کرده و به خانواده هایشان بازگرداند. این موسسه قصد دارد شواهدی را برای جریان دادرسی تهیه کند. هدف این کار روشنگری در زمینه نقض حقوق بشر، و تشریح مساعی در جستجوی حقیقت، عدالت و جبران و جلوگیری از تکرار آنها است.

انسان شناسی قضائی از روشها و فنونی است که در انسان شناسی فیزیکی (3) و پزشکی قانونی (4) برای حل موارد حقوقی در رابطه با تعیین هویت بقایای اسکلت استفاده میکند.

(EAAF) همچنین از روشهای سنتی باستان شناسی قضائی که در موارد حقوقی استفاده میشود، بهره میگیرد.

این تیم در کار خود از دانشهای مختلف، از جمله آسیب شناسی قانونی (5)، دندان شناسی، ژنتیک، رادیولوژی و علم کامپیوتر، استفاده کرده است. تیم انسان شناسی قضائی با استفاده از این فنون به کشف و تشخیص هویت قربانیان ناپدید شده و قتل های بدون محاکمه، بازگرداندن بازمانده اجساد

فوری برای تحقیق در مورد نقض حقوق بشر در گذشته نزدیک، بروز کرد. در این موارد، نقش قوه قضائیه، که توسط رژیم گذشته به شدت محدود شده بود و یا به آن گره خورده بود، مورد سؤال قرار میگرفت و یا دوباره تعریف میشد. این موضوع بسیار روشن بود که بهبود سیستم قضائی برای تقویت دموکراسی نوپا در این کشورها بسیار حیاتی است. هر چند در حالی که مسیر این تحقیقات در برخی از این کشورها به متهم شدن افراد خطا کار منجر میشد، در برخی دیگر، با اعلام نوعی از عفو عمومی، از متهم کردن خطاکاران، حتی در زمانی که هنوز تحقیقات انجام نشده و یا به سرانجام نرسیده بود، جلوگیری میشد.

آرژانتین در دسامبر 1983 به دموکراسی بازگشت. رئیس جمهور تازه انتخاب شده، دکتر راتول آلفونسین، کمیسیون تحقیق درباره ناپدید شدگان (6) را



یکی از اعضای تیم در حال کار در یک آزمایشگاه در آدیسا آبابا در اتیوپی

متخصصین انسان شناسی قضائی در جهان، در میان کسانی بود که به نمایندگی از این موسسه به آرژانتین اعزام شدند. دکتر اسنو درخواست کرد که متخصصین انسان شناسی، باستان شناسی و پزشکی با استفاده از روشهای سنتی این علوم، کار حفاری و آزمایش اسکلتها را آغاز کنند. دکتر اسنو برای پنج سال مرتباً به آرژانتین سفر کرد و به آموزش اعضای تیم پرداخت و به تاسیس آن کمک کرد. در تداوم کار دکتر اسنو، تیم آرژانتینی از جمله اولین گروههایی بود که علم پزشکی قانونی را برای ثبت موارد نقض حقوق بشر به کار برد. در سال 1986 تیم آرژانتینی فعالیت خود را به خارج از آرژانتین گسترش داد و تا به حال در بیش از سی کشور در آمریکا، آسیا، آفریقا و اروپا در این فعالیتهای مشارکت کرده است. تا امروز، تیم مذکور عملیاتی را در کشورهای آنگولا، بولیوی، بوسنیا، برزیل، شیلی، کلمبیا، کرواسی، جمهوری دموکراتیک کنگو، تیمور شرقی، السالوادور، اتیوپی، پلی نزی فرانسه، گواتمالا، هائیتی، هندوراس، اندونزی، کردستان عراق، کوزوو، سواحل ایوری، مکزیک، پاناما، پاراگوئه، پرو، فیلیپین، رومانی، سری لانکا، آفریقای جنوبی، اروگوئه، ونزوئلا و زیمبابوه، داشته است. احترام عمیق به خواسته های وابستگان قربانیان و نگرانی های جامعه در مورد تحقیقاتی که در حال انجام است و همکاری نزدیکی با آنها در تمام مراحل کار، اصول حاکم بر فعالیت تیم از زمان تاسیس آن بوده است. ما عمیقاً آگاه هستیم که یافتن باقیمانده جسد کسانی که ناپدید شده اند مایه تسلی خاطر وابستگان از دردی است که به دلیل ناپدید شدن عزیزانی متحمل شده اند.

مواجه می گردید. اول اینکه پزشکان دولتی که مسئول این کار بودند تجربه کمی در نبش قبر و آزمایش بقایای استخوانی داشتند. آنها در کار روزانه خود تنها با اجساد سر و کار داشتند، به همین دلیل نبش قبر توسط کارکنان گورستانها، به طریقه کاملاً غیر علمی انجام میشد. به خصوص وقتی که از بولدوزر برای این کار استفاده میشد، استخوانها میشکست، گم میشد، با همدیگر قاطی میشد و یا در داخل گور جا گذاشته میشد. در نتیجه، شواهدی که هم برای شناسائی قربانی ضروری بود و هم برای تسلیم به دادگاه برای محاکمه مسئولین جنایت لازم بود، از میان میرفت. بعلاوه برخی از پزشکان قانونی خود یا در این جنایتهای شریک بودند و یا بر وقوع آنها چشم بسته بودند. در آرژانتین مانند اکثر کشورهای آمریکای لاتین متخصصین قضائی (8) ، بخشی از نیروی پلیس یا سیستم قضائی این کشورها هستند. بنابراین در دوران رژیم غیر دموکراتیک، استقلال آنها به شدت محدود بوده است. به خاطر تمام این دلایل، یافتن راهی علمی برای این مشکل ضروری بود.

تاسیس تیم

در اوایل سال 1984، کمیسیون تحقیق درباره ناپدید شدگان و مادران میدان مایو، که یک سازمان حقوق بشر غیر دولتی است، در جستجوی کودکانی بودند که با والدین خود ناپدید شده بودند. این کمیسیون از آقای اریک استور (9) که بعداً به سمت مدیر "برنامه علوم و حقوق بشر" در "انجمن آمریکائی برای پیشرفت علوم" منصوب شد، تقاضای کمک کردند. استور یک تیم از متخصصین قضائی را برای سفر به آرژانتین سازمان داد. این تیم متخصص با صدها اسکلت که در اطاقهای خاک آلوده در تعدادی از دانشگاههای پزشکی و در کیسه های نایلونی نگهداری میشدند روبرو شدند. در بسیاری از این کیسه ها استخوانهای بیش از یک نفر نگهداری میشد. این تیم بلافاصله خواهان توقف همه حفاری ها شد.

دکتر کلاید اسنو (10) یکی از معروفترین

تشکیل داد. این کمیسیون تعداد ده هزار مورد از ناپدید شدگان را در جریان رژیم نظامی گذشته، از 1976 تا 1983 را ثبت کرد، در حالی که گروههای حقوق بشر این تعداد را بیشتر ارزیابی میکنند. اکثریت قابل توجهی از این ناپدید شدگان، توسط نیروهای امنیتی در بین سالهای 1976 تا 1978 ربوده شده، و به زندانهای غیررسمی انتقال یافته، شکنجه شده و در نهایت به قتل رسیده بودند.

در آرژانتین، فرد ربوده شده پیش از آن که آزاد شده و یا قانوناً زندانی شود و یا به شکلی غیر قانونی به قتل برسد، برای هفته ها و ماههای متوالی در بازداشتگاههای مخفی (7) مورد بازجویی همراه با شکنجه نگاهداری میشد. برخی از مسئولین این بازداشتگاههای مخفی، زندانیان خود را پس از تحمل شکنجه و بازجویی، در حالیکه دست و پاهایشان را بسته بودند، از هواپیماهای نظامی به دریای آرژانتین میانداختند. برخی دیگر از قربانیان خود را با نامهای نامربوط در گورستانهای عمومی دفن میکردند. در آخرین نمونه ها، جسد قربانی را بلافاصله پس از به قتل رساندن در اماکن عمومی می انداختند و به عنوان ناشناس به مسئولان محلی اطلاع میدادند. پلیس که گاهی توسط یک قاضی محلی همراهی میشد به محل جسد میرفتند و جسد را پیدا میکردند. پیش از دفن به عنوان ناشناس در گورستان عمومی، از جسد عکس میگرفتند و انگشت نگاری می کردند و توسط پزشک قانونی گواهی مرگ صادر میگردد. سپس اجساد را بطور فرمالیته معاینه کرده و جواز دفن در دفتر گورستان تهیه میگردد. وجود چنین مدارک رسمی برای دفن افراد در گورهای ناشناس غیر معمول بود. این مدارک که اخیراً در تحقیقات EAAF مورد استفاده قرار گرفت، برای شناسائی هویت قربانیان نقشی کلیدی داشته است. در سال 1984 و پیش از اینکه گزارش کمیسیون تحقیق درباره افراد ناپدید شده منتشر شود، قضات شروع به صدور حکم نبش قبر برای گورهایی کردند که گمان میرفت که قربانیان این جنایتهای در آنجا دفن شده اند. این نبش قبرها که با حضور بستگان قربانیان برای اطلاع یافتن از آنچه بر سر عزیزان شان آمده است، انجام میشد، با مشکلات بسیاری

متخصصان علاقه مند و فعالین بررسی نقض حقوق بشر در دیگر کشورها.

۴- همکاری با موسسات علمی در تمام دنیا بمنزله راهی برای تشویق فعالیتهای نظری، تبادل دانش، فنون و امکانات و بکار بردن ابداعات علمی در کارشناسی قضائی در پروسه آموزش این مراکز علمی.

۵- فعالیت در جهت ایجاد استانداردهای بین المللی انسان شناسی قضائی برای تحقیقات حقوق بشر. در این راه تیم توصیه های مشخصی را ارائه مینماید: تست ژنتیکی

تاسیس بانک د-ان-ای خون بستگان قربانیان
آزمایشگاه د-ان-ای
تاسیس بانک اطلاعاتی

منابع مالی

اعضای تیم حقوق ثابتی را از بودجه عمومی دریافت میدارند که موجب میشود بدون اتکا به سازمانهای دعوت کننده به کار بپردازند. بودجه هر مأموریت به طرق گوناگون تامین میشود:

جزا یا کلا توسط تیم

توسط ارگانهای سازمان ملل

سازمانهای محلی دعوت کننده

سازمانها و موسسات بین المللی

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد فعالیتهای این تیم میتوانید به سایت رسمی آنها به آدرس زیر مراجعه کنید.

<http://www.eaaf.org/>

برای مطالعه متن کامل معرفی نامه فوق میتوانید به آدرس زیر مراجعه کنید

<http://www.eaaf.org/about/>

زیر نویس

- 1- Argentine Forensic Anthropology Team (EAAF)
- 2- Forensic archaeology
- 3- Physical anthropology
- 4- Forensic medicine
- 5- Forensic pathology
- 6- National Commission on the Disappearance of Persons (CONADEP)
- 7- Clandestine detention center (CDC)
- 8- Forensic experts
- 9- Eric Stover
- 10- Clyde Snow
- 11- Association of Latin America Anthropologists (ALAF)
- 12- Forensic

توضیح خاوران: این مقاله اولین بار در سایت "بیداران" انتشار یافت و اینک با تغییراتی جزئی در خاوران منتشر می شود.

تیم در حال حاضر از 13 نفر همکار نیمه وقت یا تمام وقت با تخصص های مختلف از جمله باستان شناسی، انسان شناسی فیزیکی و اجتماعی، کامپیوتر و حقوق تشکیل شده است. بعلاوه تیم از همکاری بی شائبه تعداد زیادی داوطلب که در هر مورد به تیم می پیوندند، برخوردار است.

همچنین تیم در زمینه بهبود دستورالعملهای پزشکی قانونی و شفافیت تحقیقات در زمینه های جنائی و استقلال متخصصین پزشکی قانونی در زمینه تحقیقات در مورد نقض حقوق بشر در سطح بین المللی فعالیت میکند (برای اطلاعات بیشتر میتوانید به گزارشهای کشورهای مختلف و توصیه های ما در مورد کنوانسیون در مورد ناپدید کردن انسانها، و حق دانستن حقیقت مراجعه کنید).

از زمانی که تیم آرژانتینی تاسیس شده است، تیمهای مشابه دیگری نیز در دیگر کشورهای آمریکای جنوبی (شیلی در سال 1989، گواتمالا در سال 1991 و پرو در سال 2001) به وجود آمده است. در حال حاضر تیمهای تشکیل شده در آمریکای جنوبی با هم مبادرت به تبادل اطلاعات و متخصص میکنند و در عملیات خارجی به شکل مشترک همکاری میکنند. آخرین مورد این همکاریها در مورد یوگسلاوی سابق و در کمک به

تربیبونال یوگسلاوی انجام گرفته است. در فوریه 2003 اعضا این تیمها به همراه نمایندگان تیمهای مشابه از کلمبیا، مکزیک و ونزوئلا دور هم جمع شده و اتحادیه تیمهای انسان شناسی حقوقی آمریکای لاتین (11) را تشکیل دادند.

اهداف تیم
۱- بکار بردن علم انسان شناسی قضائی در تحقیقاتی که برای روشن کردن موارد نقض حقوق بشر انجام میگردد.
۲- ارائه این شواهد در دادگاه، کمیسیونهای ویژه تحقیق و تربیبونالهای بین المللی.
۳- کمک به بستگان قربانیان برای تحقق حق آنان برای یافتن باقیمانده اجساد عزیزانشان، این امکان را فراهم میآورد که با برگزاری مراسم تدفین برای آنان، به مرگ آنها رسمیت بخشند.
۴- آموزش تیمهای مشابه در کشورهای دیگر که چنین تحقیقاتی در مورد نقض حقوق بشر در آنها در

حال انجام شدن است.

۵- برگزاری سمینارهایی در باره چگونگی کاربرد علم کارشناسی قضائی (12) در زمینه حقوق بشر، برای آموزش سازمانهایی که فعالیتهای بشردوستانه انجام میدهند.

۶- مشارکت در بازسازی تاریخی گذشته نزدیک، که غالباً تغییر شکل داده و یا توسط دولتهائی که در این جنایتها سهیم بوده اند پنهان شده است.



دو نفر از اعضای تیم در یک گور دسته جمعی در آرژانتین مشغول کار هستند

برنامه:

تیم در پنج محور اساسی فعالیت میکند:

1- تحقیقات در مورد نقض حقوق بشر در آرژانتین و دیگر کشورها. در این زمینه تیم به تشخیص هویت قربانیان کمک میکند. برای اینکار فعالیتهای تیم به سه مرحله مهم تقسیم میشود:

- * تحقیقات در مورد شرایط در هر کشور مشخص
- * تحقیقات در محل وقوع جنایت و کشف اجساد
- * فعالیتهای آزمایشگاهی

۲- کمک به جوامع و خانواده هائی که مستقیماً از نقض حقوق بشر آسیب دیده اند در جهت در اختیار داشتن اطلاعات هر چه بیشتر در زمینه کاربرد علوم کارشناسی قضائی در تحقیقات مربوط به نقض حقوق بشر.

۳- آموزش و کمکهای مشورتی در جهت بهبود مهارتهای کارشناسان قضائی محلی و دیگر

نگاهی کوتاه از زمستان ۵۷ تا کشتار تابستان ۶۷

احمد موسوی

از نخستین روزهای پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ که جمهوری اسلامی به رهبری خمینی سلطه-ی ارتجاعی خود را تحت لوای قوانین اسلام بر پهنه-ی ایران گسترانید، تا به امروز مردم ایران شاهد بیکاری، آوارگی، فحشاء، جنگ، زندان، شکنجه، سرکوب، کشتار و صدها جنایت و فاجعه-ی دیگر بوده-اند. در این سال-ها هر آنچه نشانی از زیبایی، روشنی، نشاط، شادمانی و سرور داشت مورد یورش لجام-گسیخته-ی عوامل سرکوب-گر جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته است. فضای سنگین رعب و وحشت، در همه-ی این سال-ها بر فراز سر مردم سایه- افکند، تا لبخند را از لبانشان بزداید و عشق را در وجودشان به تباهی بکشاند. در این سال-ها مردم ایران بویژه کارگران و زحمتکشان، رنج-های بی-شماری را بر دوش کشیده-اند و زخم کرده-هایشان در زیر شلاق های بی-عدالتی و ستم جمهوری اسلامی هر روز عمیق-تر شده است. در این سال-ها کمتر خانه-ای از یورش سرکوبگران رژیم در امان بوده است و کمتر کسی است که زخمی از جمهوری اسلامی بر شانه-های خود نداشته باشد. در سوی دیگر این سال-های جهل و تباهی، تلاش و مبارزه-ی نیروهای انقلابی در کنار کارگران، زحمتکشان و دیگر قشرهای مردم ایران جلوه-های ماندگاری از ایستادگی و مقاومت را به همراه داشته است. حاصل این ایستادگی- و مقاومت در مقابل جنون سرکوب و کشتارهای جمهوری اسلامی ایران تاکنون بر جای ماندن ده-ها هزارانسان جانباخته و صدها هزار انسان-های زندان رفته، شکنجه شده و تبعیدی می-باشد.

اینک در میانه-ی تابستان ۸۵ هستیم. هجده سال از کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ می گذرد. با یاد ماندگار این عزیزان جانباخته و هزاران عزیز جانباخته-ی دهه شصت می خواهم نگاهی کوتاه به روند سرکوب و کشتارهای جمهوری اسلامی ایران از آغاز تا قتل عام تابستان ۶۷ داشته باشم. این نوشته می تواند فقط بیانگر بخش کوچکی از سرکوب و جنایت های جمهوری اسلامی ایران در این سال های جنون و تباهی باشد. تنها سرفصل هایی از ترور، شکنجه و کشتار که من در دفتر و حافظه ام به یاد داشته ام. و

نیز می تواند بیان بخشی از احساس و اندیشه ام در این سال های وحشت و مرگ باشد. با یاد همه ی انسان هایی که در این سال ها برای پاس داشت حرمت و آزادی انسان تلاش کرده اند و می کنند، مبارزه کرده اند و می کنند و در این میانه جان باخته اند، رنج کشیده اند، تبعید شده اند، فشار سال های زندان و شکنجه را بر دوش کشیده اند؛ به ایران می اندیشم. به بیش از بیست و پنج سال سرکوب، ترور، شکنجه، اعدام و محروم شدن ملتی از لبخند و شادمانی. به آنچه در این سال های حاکمیت جمهوری اسلامی بر مردم ایران گذشته است. دفترم را گشوده ام و با کمک گرفتن از دفتر و حافظه ام رد پاهای جنایت این سال های سرکوب، شکنجه و کشتار را دنبال می کنم:

بر کشورم چه میروند
اینک سیاه و سرد
اینک ز زخم و درد.
گویا هنوز سیاهی شب
تداوم خویش را آواز می دهد
گویا بهار
رویش خویش را از یاد برده است
هیئات!
که این گونه تند و تیز
از یاد می روند آلاله های سرخ.

این نخستین احساس تلخ و دل نگرانی من از استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است که در ششم اردیبهشت پنجاه و هشت در دفتر شعرم نگاشته شده است. نمی دانم در ارتباط با کدام حادثه این احساس را پیدا کرده ام. شاید بر گرفته از یورش اول جمهوری اسلامی ایران به گنبد و ترکمن صحرا باشد. حمله برای باز پس گیری و نابودی دست آوردهای شوراهای سراسری خلق ترکمن.

آنچه مهم است، شروع سرکوب، ترور و کشتار مردم و مبارزین ایران توسط جمهوری اسلامی است که بندهای دیگر شعر به روشنی این حقیقت را آشکار می سازد:

بر کشورم چه می رود
که این گونه بی دریغ
در گوشه های شهر
گل های سرخ رویده می شوند
با هر طپش

با هر ندا
یک لاله ی دگر
بر جمع لاله گان افزوده می شود
هر گوشه خون
هر گوشه درد
ترسم که باز پرنده اسیر
پر ها شکسته شود.
در دفترم پیش می روم. با دیدن شعر "ونداد" نگاهم به دفتر خیره می ماند.
ترور "ونداد ایمانی" توسط جمهوری اسلامی در نیمه ی اول مرداد پنجاه و هشت که هنوز چند ماهی از حاکمیت جمهوری اسلامی نگذشته بود، را می توان آغاز فاجعه ای دانست که تا به امروز در شکل های مختلف ترور و سرکوب، خود را در داخل و خارج کشور به نمایش گذاشته است. در چهاردهم مرداد ماه پنجاه و هشت با یاد رفیق "ونداد ایمانی" اینگونه آغاز کرده ام:

در فصل شادی باغ
وقتی که گل شکوفه می زند
از بوسه های آفتاب.
روبین شقایق سرخ
تصویر روشن آزادیست
اما
شکفتن "ونداد"
به رنگ شقایق
در خونابه های خود
آغاز فاجعه است.

بیست و هشتم مرداد ماه پنجاه و هشت فرمان خمینی برای یورش و سرکوب مردم کردستان صادر شد. اعزام ارتش و نیروهای سپاه پاسداران از هر سوی برای سرکوبی مردم به سوی کردستان آغاز می شود. بنی صدر رئیس جمهور وقت جمهوری اسلامی همانند ژنرال های چهارستاره اعلام کرد تا پایان سرکوب مردم کردستان، پوتین هایش را از پا بیرون نخواهد آورد. ابرهای وحشت و ترور در سراسر آسمان ایران به تلاطم و جنبش در آمدند. مراسم بزرگداشت رفیق "احمد زیبرم" به دلیل فضای وحشت و سرکوب حاکم بر شهر انزلی در روز بیست و هشتم مرداد لغو گردید و با حضور تعدادی از دوستان او مراسم یادبود کوچکی در خانه ی مادر رفیق زیبرم برگزار شد.

شهریور، ماه کشتار و به خون کشیده شدن

همان روزهای آغاز، تلاش مستمر خود را برای سرکوبی دانشجویان مبارز و پیشگام در پیش گرفت.

در بهمن ۵۸ خود را میان گندمزارهای خونین ترکمن صحرا می بینم. محاصره شده در دایره ی یورش مسلسل ها و تانک های جمهوری اسلامی ایران برای کشتار مردمی که "شورا" را بر پا داشته اند تا حاصل رنج و کشت خود را به تساوی تقسیم کنند. خود را میان خیابان های مانده در زیر چرخ دنده های تانک ها و یورش پاسداران مسلسل به دست می بینم. خود را در کوچه های تنهایی گنبد و ترکمن صحرا همراه با مادرانی که برای دختران "شورایی" خود لالایی می خوانند. کشتار مردم و دهقانان گنبد، ربودن و ترور رهبران شوراهای ترکمن صحرا توماج، مختوم، واحدی و جرجانی را می-توان یکی از ننگین ترین جنایات های تاریخ بیست و هشت ساله ی حاکمیت جمهوری اسلامی بر شمرد. جنایتی که مستقیماً با دست های محسن رضایی و محسن رفیق دوست صورت گرفت. یاد کشتار و ترور جنایت کارانه ی توماج، مختوم، واحدی و جرجانی همیشه بغض را در گلویم می نشاند. امروز نیز می خواهم همانند تاریخ هفتم اسفند ماه ۵۸ آواز در دهم:

ترکمن!
سرزمین سوگوار
دشت خونین
داغدار
فرزندان خونینت را در آغوش بکش
اما
جامه ی سیه مپوش.

ترکمن!
سرزمین سوگوار
دشت خونین
داغدار
بذر کین را به پاش
بر پهن دشت این فلات
و سبز و جاودانه نگه دار
خوشه های خشم را
بر خاک زخمی میهن ما.

هنوز زخم کشتار مردم گنبد و ترکمن صحرا همراه با ترور رهبران شوراهای دهقانیشان التیام نیافته بود که فرمان یورش به دانشگاه های سراسر ایران توسط خمینی و بنی صدر با همراهی شورای انقلاب فرهنگی صادر می گردد. روز دوم اردیبهشت ماه ۵۹ دانشگاه های سراسر کشور مورد هجوم وحشیانه-ی نیروهای سرکوبگر حزب الهی زیر پوشش سپاه پاسداران آغاز می شود. زنجیر، چاقو،

اینگونه آغاز می شود:

بعد از شبی بلند
که روزن خورشید
از سرزمین شرق به در آمد
نوباوگان ستم
با پنجه های نشست به خون
بر نماز شقاوت ایستاده اند.
پرندگان سپید
پرندگان مهاجر
اینک به نغمه های بلند
ترانه ی خون را
در سرزمین تشنه ی من
آواز می دهند.

کردستان زخمی، کردستان اسیر گلو له و راکت و خمپاره در نبردی نابرابر می سوخت که مردم انزلی در کنار ساحل خزر در روزهای ۲۳ و ۲۴ مهرماه به خاک و خون کشیده شدند. در پی تحصن صیادان در مقابل شیلات انزلی و کشته شدن یکی از صیادان توسط پاسداران رژیم، مردم شهر در یک قیام عمومی به دفاع از صیادان زحمتکش برخاستند. در این قیام دو روزه شعار "انزلی، کردستان پیوندتان مبارک" فضای شهر را به همبستگی یکپارچه با مردم کردستان بدل ساخته بود.

در تاریخ بیست و پنجم مهرماه در دفتر شعرم به یادمان صیادان جانباخته ی انزلی می-خوانیم:
خزر به جوش
خزر به طعمه بکش
که این دیو سیرتان
نسانان انقلاب
حتا
بر قامت بلند رنج
شلیک کرده اند
و اینک ماهیان خزر
در خون شناورند.



شانزدهم آذرماه ۵۸
روز دانشجو فرا می رسد. نخستین مراسم بزرگداشت دانشجویان جانباخته ی شانزده آذر ۳۲، شریعت رضوی، بزرگ نیا و قندچی در اغلب شهرهای دانشگاهی ایران همزمان با کشتار و سرکوب مردم آذربایجان، مورد حمله و یورش نیروهای چماقدار حزب الهی زیر پوشش حمایت پاسداران قرار گرفت. سازماندهی و بسیج نیروهای سرکوبگر رژیم و حملات رو به گسترش آن ها به محیط-های دانشگاهی و تجمع های دموکراتیک دانشجویان نشان از عمق جهالت و تاریک اندیشی جمهوری اسلامی ایران داشت. که از

مردم کردستان است. در دوازدهم شهریور سرکوب و رنج توده ها را اینگونه به تصویر کشیده ام:

داغ هزار رنج
عمق هزار فاجعه اینک
تکرار می شود
اینگونه تیره گی
راهوار شب توده ها
هرگز نبوده است
و اینگونه ژاله ها
در شقاوت عصر گرسنگی
از برکه های سرخ
جاری نبوده اند.

این توده را زخم عمیق دشنه و زنجیر
گسترده تر ز وسعت شب
تا عمق انفجار
به بیغما گرفته است.

در شهریور ماه ۵۸ دست خمینی از آستین نماینده ی کشتار و جنایتش خلخالی بیرون می-آید و رزمندگان کرد، گروه گروه به جوخه ی اعدام سپرده می شوند. آن روزها تصویری از صحنه ی جوخه ی اعدام رزمندگان کردستان توسط جنایت جمهوری اسلامی را در کردستان به نمایش می گذاشت. در طول حاکمیت جمهوری اسلامی دو تصویر از چنان عمق و تاثیر گذاری برخوردار بوده اند که به سرعت به صورت پوستر مرزهای ایران را در نورددند و در سطحی جهانی جنایت جمهوری اسلامی ایران را در معرض دید جهانیان به نمایش گذاشتند. عکس و تصویر دوم را که دیر زمانی از آن نگذشته هنوز می توان بر صفحه بسیاری از نشریات و سایت های مختلف اپوزیسیون در تبئید مشاهده کرد. تصویر پر صلابت احمد باطبی در قیام دانشجویی تیر ماه ۷۸ با رویانی بسته برپیشانی و موهای بلندش، که پیراهن خونین یکی از دانشجویان را در میان دستانش بر آفرشته است. اما عکس و تصویر اول مربوط به لشکر کشی جمهوری اسلامی در تابستان ۵۸ به کردستان و اعدام مبارزین کرد توسط خلخالی نماینده تام الاختیار خمینی بوده است. در این عکس رفیق یوسف همراه با نه رزمنده ی کرد با چشمان بسته در مقابل جوخه اعدام به صف ایستاده بودند. نفر یازدهم احسن ناهید زخمی و قادر به ایستادن نبود. او در حالی که جلوی صف رزمندگان، بر روی برانکارد دراز کشیده بود همراه با دیگران به رگبار گلوله بسته شد.

در تاریخ دوازدهم مهر ماه پنجاه و هشت به یاد رفیق یوسف و دیگر رزمندگان جانباخته ی کردستان، صفحه ی دیگری از دفتر شعرم

اعدام شدگان اعلام شد. نام سعید سلطانیور شاعر رزمنده و انقلابی ایران، زندانی سیاسی زمان شاه و از کادرهای برجسته سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) که حدود دو ماه پیش در روز عروسی خود در سر سفره-ی عقد دستگیر شده بود در لیست اعدام شدگان گروه سوم اعلام گردید.

اعدام بدون محاکمه حدود چهل نفر از انقلابیون و کادرهای برجسته جنبش و اعلام اسامی آن-ها از طریق رسانه های عمومی التهاب و شک سرگیجه آور همگانی را در تمامی پهنه ی کشور گسترانید. وحشت حاصل از این اعدام-های گروهی که پس از التهاب و شک اولیه بر جان ها نشست، اولین هدف و پیام جمهوری اسلامی بود که نشان داد؛ هیچ آرمانی برایش مقدس تر از حفظ قدرت نیست.

بعد از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۶۰ که منجر به کشته شدن بهشتی و بیش از هفتاد نفر از کادرهای حزب جمهوری و نمایندگان مجلس شد دستگیری، اعدام، فشار و شکنجه چنان ابعادی به خود گرفت که به جز نیروهای حزب-الله و افراد وابسته به رژیم، کل شهروندان جامعه در معرض خطر دستگیری و زندان قرار گرفته بودند. گسترش و ایجاد زندان ها در تمامی شهرهای ایران گویای کثرت افراد دستگیر شده و زندانیان بود. در شهرستان های کوچک ساختمان-های دولتی و مدارس به زندان تبدیل شدند. گستردگی اعدام ها و اعلام علنی اسامی اعدام شدگان از رسانه های عمومی کماکان جزء سیاست روز رژیم برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه بود. اسامی اعدام شدگان در بعضی روزها به ۳۰۰ نفر هم می رسید.

جمهوری اسلامی به نسل کشی ای که به راه انداخته بود بسنده نکرد. به دنبال اعدام های گسترده، و دستگیری های گسترده تر، در زیر فشار و شکنجه های طاقت فرسای بازجویان، کشتادن زندانیان در مقابل دوربین ها و صفحه ی تلویزیون آغاز شد. سران رژیم با نشان دادن شوهای تلویزیونی از اعترافات زندانیان در کنار اعدام ها و حذف فیزیکی مبارزین، تلاش کردند آرمان ها و اندیشه های انقلابی آنان را نیز در درون جامعه به وهن تبلیغاتی خود آلوده سازند.

سالهای ۶۰ تا ۶۳ کابوس دستگیری، زندان، شکنجه و مرگ نه فقط در درون زندان ها، که سراسر جامعه را در کام خود گرفته بود. تعداد شکنجه و اعدام شدگان آنچنان گسترده و فاجعه بار بود که جنایت هیچ دوره ای از حیات ۲۸ ساله ی جمهوری اسلامی با آن قابل قیاس نیست. در این دوره تمامی اعضا و کادرهای سازمان های مبارز و انقلابی که دستگیر شده

بسیج تحت پوشش پاسداران مسلح به اجتماع مجاهدین در دانشگاه تهران امید هر گونه برپایی اجتماعات سیاسی را به تباهی کشانید.

افشای برنامه ی مدون و زمانبندی شده ی جمهوری اسلامی در خرداد ماه ۶۰ برای سرکوب، دستگیری و نابودی سازمان ها و نیروهای انقلابی در نشریه ی "کار" سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) نشان از عزم جمهوری اسلامی برای کشتار نیروهای سیاسی مبارز و به زنجیر کشیدن مردم ایران داشت تا تمامی دست-آوردهای انقلابی مردم و قیام ۲۲ بهمن را به سلاخی بکشد.

تظاهرات و حرکت مسلحانه ی سازمان مجاهدین خلق در روز سی خرداد ۶۰ بهانه ای شد تا رژیم جمهوری اسلامی به دور از تمامی معیارهای اولیه ی انسانی و حقوق بشری، سرکوب و کشتار لجام گسیخته ی خود را در تمامی شهرها، روستاها و آبادی های ایران کامل کند. کاری که از فردای قیام بهمن ۵۷ آغاز و نطفه های اولیه ی آن نیز قبل از قیام به بهانه-ی "وحدت کلمه" و زیر شعار "همه با هم" بسته شده بود. از همان روزهایی که تظاهرات مردمی بر علیه سلطنت و حکومت شاه شروع شده بود. از همان هنگامی که هواداران خمینی در تظاهرات ضد شاه با فشار و سرکوب و بکار گیری زنجیر و قمه، جلوی هر شعار مترقی و انقلابی را که در چهار چوب کادر تنگ شعارهای خمینی و اسلام نمی-گنجید گرفتند. نطفه-ی این همه سرکوب و کشتار از همان زمان بسته شده بود.

نخستین قربانیان حرکت مسلحانه-ی سازمان مجاهدین خلق، اعضا و کادرهای سازمان-های انقلابی بودند که از ماه-ها قبل به بهانه-های واهی توسط رژیم دستگیر و در زندانهای جمهوری اسلامی به سر می بردند.

اعدام بدون محاکمه مبارزین و انقلابیون زندانی که تماماً جزء کادرهای جنبش و زندانیان سیاسی زندان های شاه بودند، عمق جنایت و فاجعه را نشان می داد. اعلام اسامی اعدام شده گان در روز ۳۱ خرداد، بیانگر شتاب و انتقام گیری لجام-گسیخته ی رژیم از وضعیت پیش آمده در مقابل حرکت مسلحانه سازمان مجاهدین خلق بود. اسامی اولین گروه اعدام شدگان در اخبار ساعت دو بعد از ظهر در گروه پانزده نفره اعلام گردید. محمد رضا سعادت از اعضای برجسته سازمان مجاهدین خلق و زندانی سیاسی زمان شاه که از سال ۵۸ مجدداً در زندان جمهوری اسلامی بود، جزء نخستین گروه اعدام شدگان بود. چند ساعت بعد اسامی نه نفر دیگر اعلام گردید. در اخبار ساعت دوازده شب اسامی گروه سوم

قمه و چماق همراه با هلهله های هیستریک و مستانه ی دسته های سرکوبگر حزب الله و پاسداران به رهبری هادی غفاری ها، فخرالدین حجازی-ها و دیگرچماق بدست های رژیم، فضای دانشگاه ها را می شکافت و بر سر و جان دانشجویان مبارز و پیشگام فرود می آمد. کشتار و زخمی شدن بسیاری از دانشجویان در دانشگاه های سراسر کشور از جمله: تهران، اهواز، گیلان، تبریز، اصفهان، مازندران، مشهد و ... حاصل فرمان انقلاب فرهنگی خمینی بود. فجیع ترین جنایت و کشتار دانشجویان، در دانشگاه اهواز رخ داد. به فرمان "جمی" امام جمعه و نماینده ی خمینی درآبادان، پس از کشتار دانشجویان مبارز پیکر خونین-شان را در رودخانه-ی کارون انداخته بودند. رفقا و دانشجویان هم‌رزم را در دانشکده ی کشاورزی ساری برابر چشم با زنجیر و قمه به خاک و خون کشیدند. رفیق زخمیم به پشت افتاده بود و عوامل سرکوب رژیم، جفت پا روی شکم او فرود می-آمدند. غروب وقتی توانستم به دیدار زخمی-ها به بیمارستان بروم رفیق هم‌رزم جنوبیم در دنیای بی-هوشی خود هنوز سرود می خواند: زنده بود خلق کرد مرگش مباد پرچم سرخش بود تکیه گاه خلق. پس از دو ساعت ماندن در کنار یاران زخمیم با بغضی فروروده از بیمارستان خارج شدم.

و بدین سان پس از یورش و سرکوبی دانشجویان مبارز و پیکارچو، دانشگاه های سراسر کشور که یکی از موثرترین سنگرهای مقاومت و ایستادگی در مقابل هجوم همه جانبه-ی سرکوب و اختناق رژیم جمهوری اسلامی ایران بود برای دو سال بسته و تعطیل گردیدند. از این تاریخ به بعد حمله و یورش رژیم به دست آوردهای انقلاب و قیام بهمن شتاب تندیتری گرفت. سرکوب، اختناق و حمله به اجتماعات و تشکل-های کارگری در کارخانه ها و اجتماعات سیاسی و دمکراتیک در سراسر ایران آنچنان سیستماتیک و همه جانبه صورت گرفت که دیگر برپایی متینگ ها، سخنرانی ها و مراسم های سیاسی و دمکراتیک ناممکن شد. دستگیری اعضا و کادرهای سازمان-های مبارز و انقلابی به بهانه-های مختلف، به صورت پراکنده اینجا و آنجا آغاز گردید. رژیم با تمام نیرو در مقابل هر حرکت آزادی خواهانه و ندای عدالت-جویانه ایستاد و با تکیه بر نیروهای سرکوبگر حزب الله، بسیج، سپاه و اطلاعات، سلطه ی ارتجایی و قرون وسطایی خود را بر تمامی ابعاد جامعه گسترانید.

در چهاردهم اسفند ماه ۵۹ حمله ی گسترده و سرکوبگرانه ی چماق بدستان حزب الله و

بوسه بر بوسه ز نیم روی مه یاران را
اشک در اشک بشوئیم غبار غم این دوران را
شعله در شعله کشیم کاخ ستمکاران را
خانه در خانه گل خنده نشانیم همه ایران را
دل بی تاب به شادی بنشین و به طرب
که نویدش سر هر کوی و گذر می آید.

سال ۶۷: سالی که دوباره "زنگ بزرگ خون به صدا درآمد".

پس از هشت سال جنگ ویرانگر، جمهوری اسلامی در ۲۷ تیرماه ۶۷ با پذیرش قطعنامه ی ۵۹۸ سازمان ملل پایان جنگ را اعلام می دارد. در شامگاه ۲۹ تیرماه خمینی بر

صفحه ی تلویزیون ظاهر می گردد و "اجام شوکران" را سر می کشد. روز ۳ مرداد عملیات "فروغ جاویدان" مجاهدین خلق به کمک نیروهای عراقی برای ورود به خاک ایران آغاز می گردد. عملیات مجاهدین در مرزهای غربی کشور و پیشروی آنان تا نزدیکی قصر شیرین چنان سریع و گسترده بود که رژیم را به تکاپو وا داشته بود. شامگاه ۵

مرداد سران جمهوری اسلامی تحت عنوان عملیات "مرصاد" خبر شکست مجاهدین و پیروزی خود را اعلام کردند. روز هفت مرداد ماه موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور در خطبه های نماز جمعه دانشگاه تهران به بهانه حمله ی مجاهدین به مرزهای غربی کشور، در اقدامی تلافی جویانه خواهان اعدام زندانیان سیاسی ایران می گردد. و بدینسان به فرمان مستقیم خمینی و تصمیم تمامی سران جمهوری اسلامی ایران، نمایندگان اطلاعات، دادستانی و دادگاه های شهر های سراسر کشور با همدستی بازجویان، مسئولان و دیگر گردانندگان زندان های جمهوری اسلامی قتل عام هزاران زندانی سیاسی آغاز می شود.

با شروع قتل عام، ورود روزنامه به درون زندان ها تعطیل، شنیدن صدای رادیو از نگهبانی زندان قطع و تلویزیون ها از بندها خارج می گردند. همزمان با اقدامات فوق به مدت دو ماه ملاقات زندانیان با خانواده هایشان نیز در زندان های سراسر کشور قطع می گردد. زندان و زندانیان در بی خبری مطلق و قرنطینه ی کامل قرار داده می شوند تا جنایت هولناک کشتار هزاران زندانی سیاسی در چهار دیواری بسته ی زندان های جمهوری اسلامی به دور از هرگونه درز خبر به بیرون، در کوتاه ترین زمان ممکن صورت گیرد. دادگاه های دو دقیقه ای در محوطه ی زندان های سراسر کشور شروع به کار می شوند. گروه گروه از زندانیان که همگی دوران محکومیت خود را می گذرانند از بندها

زنان و مردانی نشسته اند بی هیچ حرکتی در پس گذشت روز های بلند گونی بدانسان که کوه های سر بلند به هیات انسان در آمده اند.

از نیمه ی دوم سال ۶۳ سیاست عربان مشقت آهنین سرکوب، شکنجه و فشار برای زندانیان محکوم و حکم گرفته در زندان های مرکز به ظاهر رنگ می بازد. توابعان کم کم قامت شان خمیده می شود و از متن اقتدار سرکوب به حاشیه زندان رانده می شوند. سالی که مردان نقاب بر چهره ی سیاست شکست خورده ی



مشقت آهنین، در پوشش لباس نارنجی با سبدهای هویج در دست، هدایت زندان را بدست گرفتند.

سال ۶۴: سال توازن قوا برای زندانیان. سال التیام یافتن از زخم های فشار، سرکوب، شکنجه و اعدام های گسترده ی سال های سپری شده. سال شکفتن دوباره زندانیان. سال دوباره رسیدن همگانی به اعتماد بنفس سرکوب شده. سال آزادی تعدادی از زندانیان.

سال ۶۵: سال شروع پیشروی زندانیان برای رسیدن به جایگاه و خواستگاه زندانی سیاسی. سال فرو ریختن اقتدار زندانبانان. سال شکفتن دوباره اعتماد بنفس خانواده های زندانیان. سال همزبانی و همبستگی بیشتر خانواده ها و زندانیان سیاسی برای حرکت کردن و گرفتن حقوق انسانیشان. سال مطالعه و تشکل زندانیان برای زندگی انسانی تر در درون زندان.

سال ۶۶: سال گسترش روزافزون اقتدار زندانیان در مقابل زندانبانان. سال امید و همبستگی خانواده ها در مقابل درب زندان ها. سالی که دیگر رئیس زندان و زندانبانان قادر نبودند با ارباب و نیرنگ خانواده ها را بفربینند. سالی که خانواده ها به بچه های زندانی شان بیش از هر زمانی اعتماد می کردند و زندانیان نیز از این اعتماد در درون زندان جان می گرفتند. سال گسترش یافتن هویت زندانیان سیاسی بدان امید که:

بودند در زیر شکنجه-های مرگ آور قرار گرفتند. و آنگاه همگی به جز تعدادی انگشت شمار به جوخه ی اعدام سپرده شدند. تعداد زیادی از آنان نیز در زیر شکنجه های مداوم و قرون وسطایی بازجویان رژیم جمهوری اسلامی جان باختند.

آ.....
چه درد غریبست
وقتی غریو دردناک همزمزم و همسرفت
در پیش حرکت تک ضربه های
سنگین شلاق شکنجه گران
در سکوت شبانه می پیچد.
آ.....

چه درد غریبست
وقتی سکوت با مرگ همسرفت
در زیر تازیانه می شکنند.
در این سال ها، شکنجه و مرگ فقط در ایام دستگیری و بازجویی نبود که زندانی را تهدید می کرد. سایه ی لاشخورهای شکنجه و مرگ حتما بعد از گرفتن حکم محکومیت زندان نیز، بر فراز سر زندانیان پرواز میکرد و لحظه ای آرام

شان نمی گذاشت. دوران قیامت و تابوت یکی از مخوفترین شکنجه های روحی و جسمانی زندانیان بوده است. قیامتی که زنان و مردان زندانی را برای ماه های متوالی با چشم بند در این تابوت ها می نشانند. زندانیان نشسته در تابوت از ساعت ۷ بامداد تا ۹ شب حتما مجاز به دراز کشیدن نیز نبودند. به گوش رسیدن صدای قاشق در هنگام خوردن غذا، صدای سرفه، صدای شکستن مفاصل انگشتان دست و هر حرکت و صدایی که حیات و زندگی را برای زندانیان نشسته در تابوت های مجاور تداعی می کرد، شکستن قوانین "قیامت" بود و شکنجه های مضاعف دیگری را به همراه داشت. پخش صدای بلند و مداوم قرآن، نوحه های سینه زنی و مصاحبه های زندانیان در هم شکسته از بلندگوهای محوطه ی قیامت همراه با صدای شلاق و شکنجه ی زندانیان توسط زندانبانان، جهنم و "قیامت"ی بود از ماه ها شکنجه و "ایزولاسیون" که زندانیان دردمند را در خود می بلعید. شکستن، از دست دادن حس زمان، روانپزشکی و به مرز جنون و دیوانگی رسیدن تعدادی از زندانیان نشسته در تابوت، حاصل شکنجه ی قرون وسطایی "قیامت" جمهوری اسلامی ایران آنهم در آستانه ی ورود به قرن ۲۱ میلادی بوده است.

اینجا
در این دخمه ی نمورو سپاه
زنان و مردانی نشسته اند بی هیچ کلام
در پس گذشت ماه های دراز.
اینجا

کشتاران، دومین تجربه ی جمهوری اسلامی بوده است. اما به لحاظ کمیت و گستردگی کشتار به فاجعه ای ملی تبدیل شده و ابعاد جهانی به خود گرفته است.

نخستین تجربه از این دست در روز ۳۱ خرداد شصت به وقوع پیوست. پس از شروع عملیات مسلحانه در سی خرداد، فردای آن روز جمهوری اسلامی در یک اقدام تلافی جویانه نزدیک به چهل نفر از زندانیان سیاسی را که در اسارت خود داشت اعدام کرد. اگر چه رژیم در آنروز علنا اقدام جنایتکارانه ی خود را اعلام کرد. اما با توجه به تعداد اندک زندانیان موجود در زندان و موقعیت آنروز جمهوری اسلامی، کشتار زندانیان در روز ۳۱ خرداد ۶۰ با کشتار زندانیان در تابستان ۶۷ که به بهانه ی حمله ی سازمان مجاهدین به مرزهای غربی کشور صورت گرفت از ماهیت جنایتکارانه ی یکسانی برخوردار بوده است.

مردم ایران در این سال ها افت و خیزها و حوادث دردناک زیادی را پشت سر گذاشته اند. محروم شدن از آزادی و ابتدایی ترین حقوق انسانی همراه با فشار، سرکوب، کشتار و جنایتی که این سال ها بر مردم ایران رفت، نام جمهوری اسلامی ایران را در ردیف یکی از تبهکارترین رژیمهای تاریخ معاصر ثبت کرده است.

توضیح خاوران : این نوشته به خاطر محدودیت صفحات خاوران ، در دو مورد مختصر شده است .

سهیلا ی عزیز !

در اندوه بزرگ از دست دادن
مادر عزیزت با تو همدردیم

کانون خاوران

آشکارا بین نیروهای انقلابی و رژیم در درون جامعه جریان داشت. و رژیم نیز تبلیغات خود را روی همین مبارزه ی مستقیم و رودر روی نیروهای انقلابی برای توجیه اعدام های گسترده ی افراد دستگیر شده متمرکز ساخته بود.

بخش وسیعی از کادرها، اعضا و هواداران سازمان های انقلابی در این سال ها در بیدادگاه های رژیم جمهوری اسلامی ایران اعدام و تعداد زیادی هم در چهارچوب قوانین ارتجاعی و قرون وسطایی آن با حکم های سنگین دادگاه های انقلاب به زندان محکوم شدند. حکم هایی که با هیچ معیار انسانی و قوانین بین المللی انطباق نداشت. حال زندانیانی که در چنین دادگاه هایی محاکمه شده و حکم زندان گرفته بودند، اگر خود این احکام را نپذیرفته باشند کاملا منطقی خواهد بود. اگر سازمان های سیاسی، مجامع بین المللی و حقوق بشر معترض این دادگاه ها و احکام صادره از طرف آن ها باشند، امری طبیعی و قابل فهم خواهد بود. و در این میان فقط جمهوری اسلامی ایران است که مدعی صحت عمل دادگاه های اسلامی خود و احکام صادره ی آن بوده است. بنابراین ابتدایی ترین چیزی که در ذهن هر انسانی می نشیند، این است که جمهوری اسلامی ایران به احکام دادگاه های خود پایبند باشد.

آنچه جنایت کشتار هزاران زندانی سیاسی ایران در مرداد و شهریورماه ۶۷ را از جنایت ها و قتل عام های دیگر برجسته تر می کند و حس همدردی بیشتری را در وجود انسان های آگاه، محافل و مجامع بین المللی بر می انگیزد، مظلومیت این زندانیان جان باخته است. زندانیانی که دوران محکومیت خود را می گذراندند. تا جایی که خود سران جمهوری اسلامی ایران نیز بر این نکته آگاهی دارند و بر ماهیت جنایتکارانه ی اقدام خود واقف هستند. رهبران جمهوری اسلامی ایران که به کشتار و اعدام های سال های ۶۰ و ۶۱ افتخار و اسامی اعدام شدگان را روزانه تا سیصد نفر نیز اعلام می کردند، با آگاهی بر ماهیت اقدام ضد انسانی خود، در تابستان ۶۷ زندان و ایران را به قرنطینه ی کامل تبدیل کردند تا هیچ خبری از کشتار زندانیان به بیرون درز نکند.

تا جایی که پس از گذشت هجده سال هنوز پرداختن و وارد شدن به کشتار زندانیان سیاسی تابستان ۶۷، در داخل ایران برای سران رژیم جمهوری اسلامی جزء خطوط قرمز محسوب می شود.

اگر چه کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ به لحاظ ماهیت جنایت و نوع

خارج می گردند. دقایقی بعد حلق آویز بر بالای دار جان می بازند.

قتل عام هزاران زندانی سیاسی در میان سکوتی که ایران را فرا گرفته بود به وقوع پیوست و در این میانه کشور های اروپایی ذوقزده از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط جمهوری اسلامی ایران، و پایان جنگ ایران و عراق، در فکر بستن قراردادهای کلان تجاری و نفتی و سودهای سرشار روزهای بعد از جنگ بودند. سودهایی که تا آنروز با صدور تمام عیار سلاح های جنگی به ایران و عراق بدست آوردند و اینک در شکل دیگری کیسه های خود را برای میلیاردها دلار دیگر گشوده بودند. و لذا با سکوت خود در مقابل جنایت هولناک کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی ایران، دست خمینی و دیگر رهبران جمهوری اسلامی ایران را برای عمل به چنین جنایتی باز گذاشتند.

جنایتی که عمق فاجعه آن بعد از گذشت هجده سال و نوشتارهای بسیار از آن روزهای مرگ و جنون، هنوز به صورت راز سر به مهر باقی مانده است. به راستی چرا؟ جنایت و کشتاری که در زندان های جمهوری اسلامی ایران در سال های ۶۰ تا ۶۳ به وقوع پیوست، چه به لحاظ کمیت و چه به لحاظ کیفیت به مراتب از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ گسترده تر بوده است. اما چرا جنایت تابستان ۶۷ در ذهن و جان ما نقش پررنگ تری به خود گرفته است، و هر ساله در ماه های مرداد و شهریور برای یادمان زندانیان جان باخته ی تابستان ۶۷ به جنبش و تکاپو می افتیم.

جمهوری اسلامی ایران در سال های ۶۰ تا ۶۳ به بهانه ی "براندازی نظام" با تکیه بر قوانین قرون وسطایی خود تحت عناوین "محاربه"، "منافق" و "ملحد" در سطحی گسترده تر از سال ۶۷ به شکنجه و کشتار مردم و نیروهای انقلابی دست زد. در این سال ها نیروهای سیاسی و انقلابی با استفاده از حق مشروع خود برای مبارزه با رژیم ارتجاعی ایران در مقابل آن صف آرایی کرده بودند. از اینرو رژیم با تبلیغات گسترده و شبانه روزی توانسته بود در جهت محق نشان دادن خود برای اعدام مبارزین، بخشی از اذهان داخل کشور و کشورهای دیگر را به طرف خود بکشاند. از طرف دیگر نیروهای مبارز و سیاسی از آنجا که در مبارزه ای مستقیم با رژیم قرار داشتند، بدون اینکه خود بخواهند به لحاظ روحی اعدام را پذیرفته و خود را برای مواجه شدن با آن آماده می کردند. در یک جمله مبارزه ای رو در رو و

بیانیه مادران در شهر سنندج

فرزندان و عزیزان ما را آزاد کنید

اعدام اکبر محمدی به ۱۵ سال زندان تغییر یافت. تعداد دیگری از فرزندان ما در اسارتگاه اوین و ... اسیر هستند. اسارتگاه‌های دیگری هم در کردستان، آذربایجان، خوزستان، و چهار گوشه ایران و بیشتر از این، در همه شهرهای ایران بر پا شده است. نگهبانان به فرزندان ما در این اسارتگاه‌ها گفته اند به جرم حرف زدن و فکر کردن باید اسیر بمانند.

ما همه مادران داغ‌دیده و همه مادرانی که چشم به راه آزادی اسیرانشان هستند اعلام میکنیم در کنار فرزندانمان برای آزادی آنها سرود زندگی را هماهنگ و با ریتمی دلپذیر میخوانیم تا عزیزانمان بشنوند و بدانند ما قصد باز کردن غل و زنجیرهایی را داریم که به پای آنها بسته اند.

ما مادران این اسیران اعلام میکنیم که فرزندانمان را آزاد کنید، ای نگهبانان اسارتخانه‌ها، بگذارید ما و عزیزانمان در کنار هم سرود زندگی را بخوانیم. ما از مرگ بیزاریم، ما برای زندگی آمده ایم، و با صدای بلند اعلام میکنیم:

مرگ بمرگ
زنده باد زندگی

امضا:

جمعی از مادران محله کمیز
جمعی از مادران جانبازخانه از کله کجار
جمعی از مادران جانبازخانه گردان شوان
جمعی از مادران جانبازخانه آغا زمان
جمعی از مادران سر ته پوله
جمعی از مادران قطارچیان
جمعی از مادران شهرک سعدی
جمعی از مادران فرح و ۲۵ شهریور
جمعی از مادران جانبازخانگان در محله فیض آباد

جمعی از جوانان غفور
جمعی از مادران در محله شریف آباد
جمعی از مادران روستای حسن آباد حومه سنندج
جمعی از مادران دانشجویان دانشگاه کردستان
جمعی از مادران داغ‌دیده ملکشان
جمعی از مادران محله تپه شیخ محمد باقر
جمعی از مادران شهرک بهاران

نگران آنها هستیم، نگرانی ما واقعی است. زیرا ما شنیدیم یکی از همین فرزندانمان به اسم اکبر محمدی را نگهبانان اسارتخانه اوین از بقیه اسیران جدا کرده اند. بعد شنیدیم که او قلبش از کار ایستاده است. ما متوجه شدیم باز هم بعد از قتل عام زندانیان سیاسی سالهای ۶۰ و ۶۷ قربانی کردن فرزندان ما یک بار دیگر آغاز شده است.

این بار نمیخواهیم فقط زانو در بغل بگیریم و اشک بریزیم. دفعات قبل این کار را کردیم نتیجه اش قربانی شدن دسته جمعی فرزندانمان بود. این بار هم به دلیل تجربه قبلی و هم از ترس قربانی شدن اکبرهای دیگر ساکت نخواهیم نشست. با صدای بلند اعلام میکنیم فرزندانمان را آزاد کنید. در این اسارتگاه فرزندان ما نباید قربانی شوند. ما در این اسارتگاهها را میشکندیم و فرزندانمان را از زیر تیغ بی رحم شما نگهبانان زندانها که همان اسارتگاه فرزندان ما است آزاد میکنیم.

یکی دیگر از فرزندان و عزیزان ما جان باخت. اکبر محمدی دانشجوی مبارز را در زندان اوین کشتند. ما به پدر، مادر و خانواده، همزمان و همدردان اکبر تسلیم نمی‌شویم.

ما فرزندانمان را با هزار و یک درد و غم و نداری بزرگ کردیم و تحویل جامعه دادیم که تکامل و پیشرفت جامعه را باعث شوند. ما فرزندانمان را تحویل جامعه دادیم که همه نابسامانیهای دوران ما را بزدایند و دنیا را برای زندگی، قابل زیست تر کنند. ما فرزندانمان را تحویل جامعه دادیم که زندگی را برای خود و دیگران لذت بخش کنند. ما فرزندانمان را تحویل جامعه دادیم که انسان را و انسانیت را در این دنیا از هر قیدو بندی رها کنند. ما فرزندانمان را برای رهایی همه انسانهای اسیر به جامعه تحویل دادیم.

اما تا چشم باز کردیم متوجه شدیم که عزیزان ما، فرزندان دل‌بند ما اسیر شدند و به پشت دیوارهای وحشتناک زندانها برده شدند.



پدر و مادر اکبر محمدی در مراسم خاکسپاری او

اکبر محمدی در زندان اوین بدنبال ۹ روز اعتصاب غذا در گذشت. اکبر محمدی یکی از فعالین جنبش دانشجویی در تهران بود. اکبر محمدی در سال ۱۳۷۸ بدلیل فعالیت در مبارزات دانشجویی در تهران دستگیر و در همان سال به اعدام محکوم شد. سپس حکم

اکنون ما مادران اسیر در چنگال فقر و نداری و ستم و تحقیر، در پی آزادی فرزندانمان هستیم. ما دلمان برای فرزندانمان تنگ شده است. ما نگران جان آنها هستیم. اسارتگاه‌های آنها هر روز با غل و زنجیر تعدادی از این عزیزان را قربانی میکنند. اما اسارتگاه ما به پهنای کره زمین بزرگ است. ما میتوانیم در گوشه ای از این اسارتگاه علیرغم تمام ناملایماتش مشغول نوع دیگری از تلاش باشیم. ما اینجا میتوانیم نقاشی بکشیم، میتوانیم رمان بنویسیم، میتوانیم در سوگ فرزندان از دست رفته مان خاطره بنویسیم میتوانیم همه اینکارها را آشکارا یا دور از چشم نگهبانان خود میتوانیم انجام دهیم. اما در اسارتگاه فرزندانمان این حداقل هم ممکن نیست. ما دلمان برای عزیزانمان تنگ شده است. ما

قانا

مبادا کسی از ما باور کند که رویاهای کودکانمان که خواب صلح می بینند دست یافتنی و ممکن است. این بار پوزشی نخواستند، تا مبادا کسی آنان را متهم کند که گویا بین قاتل و مقتول برابری اخلاقی قائل اند. نه نمی توانم با کسی سخن بگویم تا از من نپرسد: چه می نویسی؟ اگر زبان، بلاغت را هدف خویش بداند در توصیف، پروای اخلاق ندارد. زبان را آن شایستگی نیست که به تشریح این تصویر بپردازد، این تصویر را گنجایش تکه پاره های اجساد رشتگان نیست. چند مسیح کوچک را می توان در یک شمایل گنجانند؟ آن کس که امروز شعری بسراید و یا تابلو نقاشی کند و یا رمانی را بخواند و یا به موسیقی گوش فرادهد... بزهار است. این عید دولتی است که بر فرشتگان پیروز شد و به یادمان آورد که آتش بس استراحت کوتاهی است بین این کشتار و کشتار بعد!

رام الله، ژوئیه ۲۰۰۶
(ترجمه از عربی: مصطفی ناصر)

www.peykarandesh.org



کوچک. خواب می دیدند که آرام آرام بزرگ می شوند و اول پائیز به مدرسه می روند، خواب می دیدند که از مدرسه فرار می کنند اما نه از ترس هواپیماها... بل به دلیل به تنگ آمدن از درس جغرافی. اما در خواب کشته شدند بی آنکه بیدار شوند و سپس بترسند و فریاد زنند. خواب بودند و خواب ماندند... دستهای برخی از آنها روی سینه هاشان بود، برخی هم دستها شان قطع شده بود. دیر زمانی ست که دیگر نمی گریم، از آن زمان که فهمیدم اشکم آنانی را شاد می کند که مرده ام را دوست می دارند. اما آنان که ما را مرده می خواهند امروز سرمست از پیروزی شان

شادمانی می کنند... سرمست اند از اینکه غریزه نفرت و قتل رایگان بر سرشت عشق کودکان به مادرانشان پیروز شده است. نه، شیر سیاه نیست. شیر خون روان است و خشکیده. پس بگذار این بار گریه کنم بدون احساس گناه و بدون هراس از ملامت این و آن. قاتلان، همانها که قانای اول را مرتکب شدند از ترس اینکه فراموش کنیم بار دیگر نمایش و اجرای کشتار را تکرار می کنند،

یادداشت مترجم: بار اول در آوریل ۱۹۹۶ بود که دهکده قانا (در جنوب لبنان) مورد حمله نیروهای اسرائیلی قرار گرفت و جمعی از اهالی غیرنظامی که در یک مقر وابسته به نیروهای ملل متحد پناه گرفته بودند به خون در غلتیدند. حاصل این جنایت، ۱۰۶ کشته و بیش از صد زخمی بود. شورای امنیت خواستار محکوم کردن اسرائیل بود ولی آمریکا آن را وتو کرد.

۱۰ سال بعد، در ژوئیه امسال دوباره به قانا حمله شد و باز کشتاری دیگر صورت گرفت. از ۵۵ کشته بیش از ۲۷ تن کودک بودند. این بار هم محکومیتی درکار نبود!

سطوری که در زیر می خوانید ترجمه ای ست از یادداشت های روزانه شاعر بزرگ فلسطین، محمود درویش، که در شهر رام الله (فلسطین) به سر می برد. منبع: آدرس زیر:

<http://www.alkarmel.org/prenumber/issue88-89/darwesh.pdf>

قانا

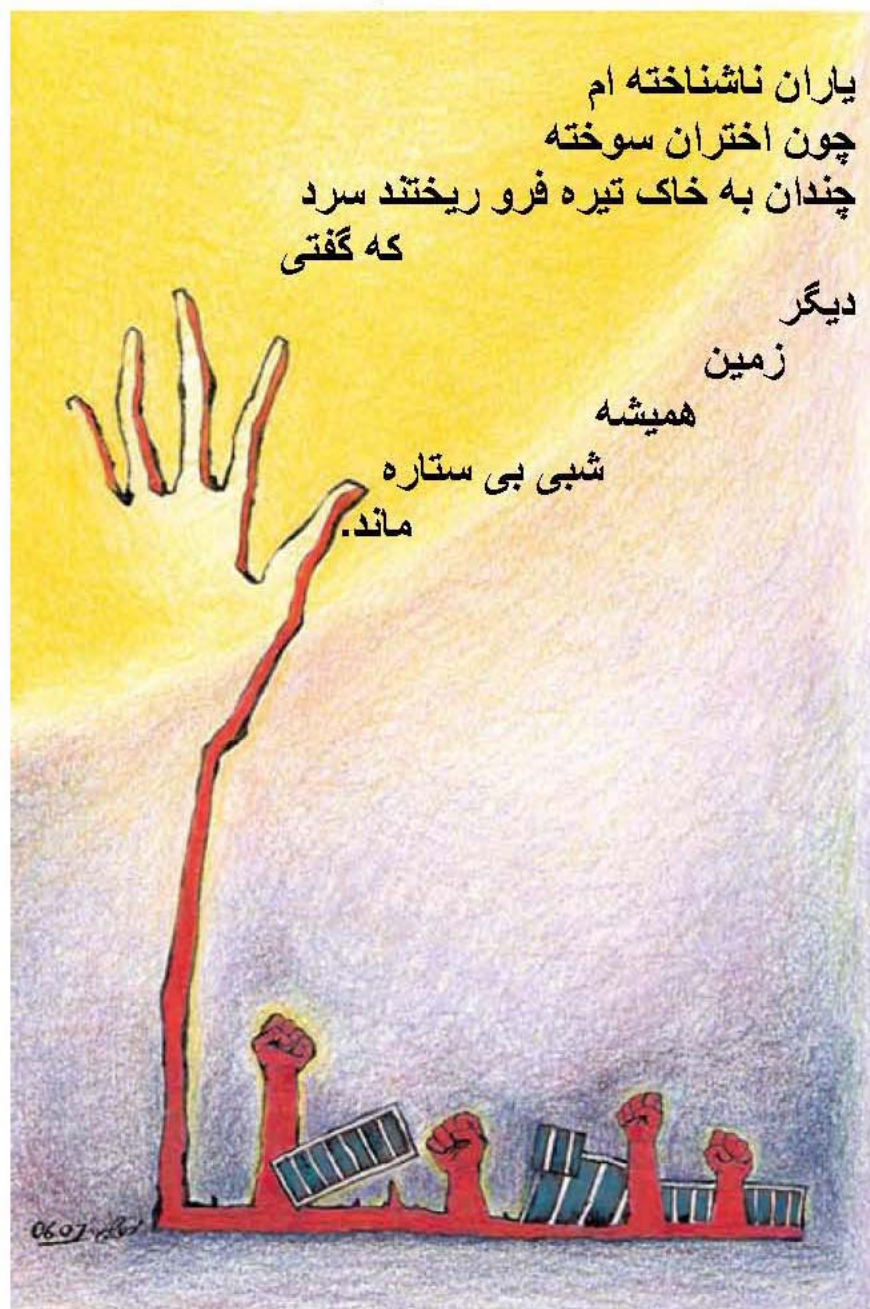
[رونوشت جدید]

محمود درویش

سپیده دم امروز، سی ام ژوئیه، دولت اسرائیل برتری نظامی قاطع خود را جامه عمل پوشاند: در قانا بر کودکان پیروز شد، و آنان را تکه تکه کرد. کودکان در خواب بودند و خواب می دیدند که سالم به بستر و رختخواب اصلی خود، باز می گردند. شاید هم خواب یک صلح کوچک را می دیدند بر این زمین



کانون خاوران در دهمین سالگرد فعالیتش همصدا با نهادها و تشکل های دیگر هیجدهمین سالگرد قتل عام تابستان ۶۷ را برگزار می کند



سخنران میهمان: مینا احدی (سخنگوی کمیته بین المللی علیه اعدام)
هنرمند میهمان: فریدون فرهی (همراه با اثری جدید)
زمان: شنبه ۲۳ سپتامبر ساعت ۶ بعد از ظهر
مکان: ۱۰۰ خیابان یانگ (نورت یورک سیویک سنتر)
ورودی: یک شاخه گل در صورت امکان

Khavaran



Khavaran is the most well known of the many mass graveyards in Iran

VOL. 7 No. 16 Organization for the Defense of Political Prisoners of Iran Summer2006



خاوران ۱۰ شهریور ۱۳۸۵